

در سنگری واحد که مرکز آن در نواحی و بلاد مقدسه است، گرد آورند شریفترین آن بلاد، و عده گاه بیت الله الحرام، جایی است که برای استوار داشتن دین و حفاظتش از ضربات کوبنده دشمنان و قیام به حاجات امت، در آن متکثر می گردند. بخصوص اگر حادثه خلل انگیزی رخ دهد و بیگانگان بخواهند برای مداخله در کار امت، بدانچه در پیرامون آن واقعست، صدمه زنند.

هم بدینسان، برای نشر علوم و روشن ساختن افکار و صیانت این امر در میان همگان، شخص واحدی فراخوانده شود، هر چند که این بسی دشوار به نظر می رسد؛ اما امیدوارم که سلطان همه ایشان، قرآن باشد و جهت و مقصدشان، دین. هر کشور داری برای سلطنت خود، در نگهداری دیگری، تا آنجا که بتواند سعی و کوشش می نماید، زیرا زندگی وی به زندگانی او، و بقای این به بقای آن وابسته است.

اکنون، همان پس از بوجود آمدنش، بنیادی برای دین ایشان است، که در همه اوقات، اقتضای ضرورت و حکم حاجت بدان بوده و هست. هم اکنون، هنگام آن اتفاق است، حالا که زمان به شما این فرصت را می دهد و همین، برای شما غنیمتی است، از دستش مدهید.

زاری کردن، مرده را زنده نمی کند؛ اسف خوردن، آنچه را که از دست یشده، باز نمی گرداند؛ اندوه، مصیبت را دفع نمی کند و همانا عمل، کلید پیروزی، و راستی و خلوص نردبان و ستگاری است. ترس، مرگ را فرا می آرد. و نومیدی و سست همتی نیز، از موجبات مرگ اند، و بگوز به عمل کوشید که خداوند و پیشبر او و مؤمنان نیز، عمل شما را خواهند دید. بزودی به جهان غیب و شهودتان می برند و خداوند، شما را از اعمالی که می کرده اید خبر می دهد. (التوبه: ۱۰۵)

هان! از کسانی نباشید که «خداوند حرکتشان را مکروه داشت و باز شان داشت و گفته شد: با نشستگان بنشینید» (التوبه: ۴۶)

ز نهار که مصداق این قول خدا قرار نگیری: «راضی شده‌اند که قرین
زنان باشند. خداوند بر دلهایشان مهر زده که دانستن نتوانند» (التوبه: ۹۳)
قرآن، زنده‌یی است که هرگز نمیرد، هر کس که به بهره‌یی از ستایش آن
بر خوردار شود، ستوده هموست. و هر کس که تیری از خشم‌آگین آن فرارس
وی گردد، مفضوب هموست. کتاب خدا، متسوخ نمی‌شود، پس بدان امید ورزید
و در حال و خوی و سرشته‌اتان، حکم از آن جوید.

«و خداوند از آنچه می‌کنید بیخبر نیست» (البقره: ۸۵)

شاید که امرای مسلمان، عواقب اعمال گذشتگان را فرو پوشانند و
پیش از آنکه زمانشان سپری شود، در تلافی و جبران کار آنان، در مورد
آنچه افراطکاران پیشین، صدمه به‌دین و شؤون ایشان وارد کرده‌اند؛ همت
نمایند. امیدواریم نخستین فریادی که برای وحدت و پیداری از خواب غفلت،
بر می‌خیزد، از سوی والامقامان و قوی‌شوکتان ایشان باشد. و نیز شکی
نداریم در این که، دانشمندان کاردان، دستی در این کار فراموده، اقدامی
در این امر شریف خواهند کرد.

«و خداوند هر که را خواهد هدایت می‌کند» و هر امری، چه از قبل
و از بعد هم، اریاست.

ترجمه: پرویز اذکابی

مقالات دیگری از سید جمال الدین

شرح حال اکهوریان با شوکت و شان

المصافاة اعنت الایماة الموقاة لا تهل المداواة
السلامة لن لزل الی الماة فذبح الا وعاذوا لرجو لهم النجاة؟



عجیبترین امور و غریبتر همه چیزها این است که جاهلی خود را دانا شمارد و کوری خود را پنا انگارد و خبیث النفسی خویش را مطهر و مقدس پندارد. این اکمهان^۱ را اگر گوش شنوا بودی می شد که به قوت بیان و به فصاحت لسان و به عبارات واضح و به تقریرات صریحه و به ضروب امثال و به حکایات گذشته و حال و به انواع کنایات و به اصناف اشارات حقیقت روش و ماهیت کنش^۲ ایشان را بر ایشان فهمانید و از فساد طریقت^۳ و تباهی نیت آنان را خبردار کرد.

- بلکه می شد ایشان را بر این داشت که اقرار کنند که جمیع حرکات و سکنات و همه افکار و نیات ایشان ناستوده است و همه افعال و اعمال آنان موجب خرابی و تباهی است. و این کوران مادرزاد را اگر چشم بودی

۱. از اکهوریان مراد بپهران هند است. ۲. حماقت، چاره جوئی و باعوان می کند و ولایت و بیغمی علاج بندیر نیست. بعل ما بهنگام مرگه نوال نمی یابد پس این احسان فرماید را رها کن و امید نبات برای ایشان مدار. ۳. کورماورزاد. ۴. کردار و افعال. ۵. نیت و اندیشه.

ممکن بود که نقاشان پیناور سامان دانا و پیکر تراشان توانا به دستیاری صناعت
 و به نیروی فطانت قبح سیرت و شاعت سریرت و زشتی خصال و ناراستی خیال
 و جهالت و ضلالت و حماقت و دنائت ایشان را به صورتی مصور نموده و
 به هیكلی مجسم گردانیده بر ایشان نشان بدهند تا آنکه بر حال و مال خودها
 واقف گردند. ولی بسیار افسوس بسیار افسوس که نه این کران مادرزاد را
 گوش است و نه این کوران مادرزاد را چشم. اگر این کوران و این کران
 را حسه لمس می شد البته حوادث و آفات دهر و مصائب و بلیات روزگار
 و دشواریها و شکنجه های زمانه ایشان را بر غبارت و بی عقلی و غبائت و
 بی ادراکی و شرارت و کج اندیشی خودها آگاه می گردانید. لکن صد اسف
 که این کوران و این کران چون عضو مشلول^۱ قوت لامسه هم ندارند. جای
 عجب اینجاست که با وجود آنکه ایشان بدین حالتند هر یکی خود را سقراط
 یونانی و کنفیوس^۲ چینی و شامیلیون^۳ امریکایی و میرابوی^۴ فرانسوی
 و گاری بالدی^۵ ایتالیائی می شمارد! بلکه ایشان را ناقص و خیالاتشان را
 پست و کارهاشان را حقیر و غمرد دانسته خویش را تفضیل می دهد! I -
 و اظهار تأسف می نماید که قوم او حقیقت و کنه ماهیت او را نفهمیده تعظیم
 و توقیر لائق بجای نمی آورد؟ این است بیماری حماقتی که جمیع اطبا از مداوات
 آن عاجز شده اند؟ یارب چه شده که این اقیانوسها^۶ خود را مستوکلیس^۷
 و ارستید^۸ می دانند؟ و این رویاه خصلتان خودها را از انیال^۹ افریقی

۱. شل شده ۲. حکیم چینی که شرح و آلمین چینیان را مدون کرده معاصر
 فیثاغورث یونانی و کونف هندی بوده یعنی ژانگ برها صد سال پیش از حضرت مسیح (ع)
 بوده. ۳. یکی از مشاهیر سیاسیون امریکا بوده. ۴. یکی از مشاهیر
 خطبای فرانسه در زمان انقلاب است. ۵. سه سالار معروف ایتالیا بوده.
 ۶. نام خاکن وطنی است از یونان که گزدرس را در جنگه زمبولی رهنمائی و
 اسباب شکست هموطنان خود را فراهم کرد. ۷. سه سالار و معصب و وطنخواه
 معروف که معاصر ارستید بود. ۸. سیاسی معروف یونان. ۹. سرداد
 معروف کربنار.

شجاع تر گمان می کنند؟ چه روی داده است که این هتبهها دعوی ایاسی^۲ می نمایند و این گنگها خودها را تیموس تیس^۳ و سیترن^۴ می انگارند؟؟ و این مادرها^۵ با من^۶ سر همسری دارند و این خیانتکاران طعنه بر سموتل^۷ می زنند و این ابرجهل^۸ها خودها را از محمد(ص) اعقل می دانند و این چنگیزها نوشیروان را ظالم می نامند؟ و این شکپرستان^۹ حسین النفس ابویزید را شره^{۱۰} می گویند؟؟ و این بوزینهها دعوی انصافیت می کنند؟؟ اینک کوران دورین و کران تیز گوش و کودنان هوشیار و پلیدان خردمند و ضعیف الرأیان عاقبت اندیش و جاهلان علامه و قسی القلبان با شفقت و خائنان با امانت و گمراهان زاهر و وحشی خصلتان مدتیت گستر و مفسدان مصلحت اندیش و بد کرداران با عصمت و تباهاکاران رنجور از کج روشی دیگران و دوستان بنیاد کن و غیر خواهان بدتر از صد دشمن و ناصحان بد سیرت این است اجتماع ضدین؟ این است تلاقی نقیضین؟؟ بر این حال باید گریست ولی خنده مجال نمی دهد - وقاحت تا چه حد پوشری تا کجا؟ اکهوریها^{۱۱} هم بدین سخت رویی نیستند اینکوریها^{۱۲} هم بدین درجه بی حیایی نرسیده بودند؟ این چه صبیحه ایست که

۱. لقب ذی الودعات زهدین مروان است که مردی بود بسیار احق و لادان و وجه مشهور شدن به اسم ذوالودعات است که با وجود درازی دهنش قلاده از دودع یعنی خرمهره و استخوانها و خزنجریزها در گلوئی خود انداخته راه می رفت هر سینه که این چه حالت است گفت تا گم بشوم شی آن قلاده را برادری دزدیده در گلوئی خود انداخت چون صبح شد هتبه جبران شده اینطور خطاب کرد برادر تو من هستی پس من کیستم از همان روز حق او ضرب المثل گردید. ۲. ایاس ابن - ربه که در ذکرت و طهارت نفس مفهومی معروف بود. ۳. اسم یکی از خطبای معروف یونان است. ۴. نام یکی از خطبای مفهومی روم است. ۵. لقب مجادق که لثمی بود از بنی حلال بن مالک بن صمصه. ۶. معن بن - زاکمه بن عبدالله که اجود عرب بوده است. ۷. یقال او فی من السموتل یعنی پوهاداری او مثل می زنند. ۸. اسم عبوی حضرت رسول اکرم است که بر کفر مرد. ۹. پر خور. ۱۰. اکهوریها فرقه ای هستند در هندوستان بنایت بر حیا و هیچ غیرت ندارد و آنها منسوبند به اکهور فاتحه که مردی بدین د هتوت پرست بود. ۱۱. اینکوریها منسوبند به ایفور کلی هستند که یک کوری را در لذات و شهوات منحصر می دانست.

بد کرداری رسوا و زیانکاری بی پروا و خیانت شعاری پر ملا در مقام ستایش
 خود را چنان ستایش کند که گویا سقراطی است از ناهنجاری جهانیان سیر و یا
 ابویزیدی است از بد کرداری اهل زمانه دلگیر؟؟ پاپای رومانی^۱ هم بدین درجه
 دعوی عصمت نمود؟ سبحان الله تأثر و انفعال نفس بالمره مفقود گردیده است | |
 ای شور و ای ادراک شما کجا رفتید که نفس را ملامت نموده او را از حال
 خود آگاه کنید - ضرر برادران را از برای نفع بیگانگان خواستن پس از
 آن از طرف ایشان به جهت مکافات آبرو و اعتبار و یاقن را کدام شریف -
 النفسی شرف شمرده است. و کدام عاقلی این کار را خردمندی انگاشته است؟؟
 اقیالتس را کدام هوشمندی یگانه زمان دانسته است کسی که روح الحیات قومی
 را زائل کند چرا باید آنرا خیرخواه نامید پیدینان محض از برای سیاست در
 رواج آئین خودها می کوشند پس چرا شخصی که در زوال کیش خویش سعی
 می کند از دانشمندان شمرده شود. - ?? این چه جهل است؟؟ این چه غفلت
 است?? این چه غلاقت است?? اگر اینجا مدعی را بلا دلیل دانسته در خشم
 خواهی شد. اینک دلیل اندکی غورکن اگر منفعت شخصی در جهالت و
 نادانی و فساد اخلاق من بوده باشد آیا از تعلیم و قربیت من خورستند می شود:
 آیا استادی دانا از طرف خود برای من می فرستد؟ و اگر مربی و یا استادی
 از برای من بفرستد آیا از برای تعدیل افکار و تقویم اخلاق من خواهد بود
 و یا از برای فساد و تباهی آنها؟؟ و اگر مرا معلمی بوده باشد آیا تعلیم و
 تکریم آن خواهد نمود و اگر معلم مرا از روی صلق و راستی تحویل و توقیر
 نماید همین بر این دلالت نمی کند که باید معلم من در تعلیم و تربیت طریق
 خیانت را پیش گرفته باشند دانستن این امر واضح آیا از غیابت^۲ نیست؟
 سبحان الله آیا دزد ننگهبانی خواهد کرد؟؟ عجب این چه بلاهت^۳ است! آیا
 شیطان رهبری می کند این چه غفلت است!؟ کسی که کوری من سبب بهبودی

۱. مقصود پاپ کشیش اعظم عیسویهاست که در دم ما کن است.

۲. کند ذهنی. ۳. نهی.

اوست آیا سعی خواهد کرد که از برای ممالجه چشم من طیب حافظی بدست آرد؟؟ این است طمع بیجا این است خیال معال. چون در اینجا باطل چنان لباس حق را پوشیده است که شناختن آن بر اذکیا هم دشوار افتاده است تا کجا بر ابلهان لهذا می‌دائم که این دلیل را کافی نخواهی شمرد و از این جهت طرز دیگری را پیش گرفته می‌گویم تربیت و تعلیم شخص واحد به سه گونه متصور می‌شود. نخستین آنکه آن شخص را جزء قومی انگاشته و مبنای تربیت و تعلیم آنرا اولاً و بالذات بر منفعت آن قوم که بمنزله کل است گذاشته شود و منفعت ذات آن شخص در درجه انانی و بالتبع ملاحظه گردد. و منفعت قوم در این هنگام چون منبمی است که منافع افراد مانند جدول^۱ از آن متفرع می‌شود و افراد بر این تقدیر خادمان کل اند که هیئت مجموعه باشد و هیئت مجموعه که از آن بقوم تمیز می‌شود صائین^۲ و حافظ افراد. دوم آنکه مبنای تربیت و تعلیم آن شخص بر منفعت ذات او باشد بملاحظه قوم آن. سیم آنکه در تربیت و تعلیم آن اولاً بالذات منفعت دیگران و فایده پیگانگان ملحوظ شود و منفعت خود آن شخص بالتبع باشد. اکنون می‌توان گفت که این تربیت ثالثه قوم و نفع خواهد بخشید آیا می‌توان گمان کرد که آن شخص در این هنگام خادم ملت خویش است آیا قوم آن در این صورت از ضرر و گزند آن محفوظ خواهد ماند آیا جائز است که در حق مرئی آن شخص گفته شود که او محب و جانفشان و فدوی^۳ قوم ملت آن شخص می‌باشد. کور باد دیده آن عقلی که چنین اندیشد؟ وای بر ادراک آن شخصی که امتیاز ندهد در میانه منفعت و مضرت؟ خاک بر دهن آن ذیشموری که چنین سخن را به زبان آرد؟ اگر یک بچه‌ای از فرانسای گرفته به بلاد جرمن فرستاده شود در آن بلاد آن بچه به حسب تربیت استاد خوی و عادت جرمنیها را فرا گیرد و محبت ایشان در آن او متمکن شود و قوم و ملت او در نظرش منفور^۴ و حقیر گردد آیا می‌توان

۱. هوشیاران. ۲. جو بیارها. ۳. نگهدار. ۴. فدا شوند.

۵. لغت کرده شده.

چنان گمان کرد که آن بچه خادم و جانفشان است فرسایه است؟ و آیا آن شخصی که آن بچه را بدین نوع تربیت کرد می‌توان آنرا محب فرسا نامید؟ عجب حماقت داده است که فرق میانه محبت و عداوت هم نمی‌شود! ! شگفت حالتی است چگونه فهمیده نمی‌شود که مضرت این‌گونه تربیت از منفعت آن بیشتر است - بلکه چگونه دانسته نمی‌شود که بی‌ثربیتی هزار مرتبه بهتر است از آنکه شخصی بنوعی تربیت یابد که به‌جای منفعت موجب مضرت اهل وطن خود شود - سر خود را بدست خود پریدن لاجول و لا! ! تربیت دومی نه رشته التیام قومیت را پریدن است و اتحاد و برادری را زائل کردن است - اگر در تربیت افراد منافع کل اولاً و بالذات ملحوظ نشود التیام و اتحاد چگونه متحقق می‌گردد و چون اتحاد و التیام نباشد قومیت از کجا خواهد بود - اگر کسی اتحاد قومی را بدین گونه تربیت نماید دشمن آن قوم خواهد بود یا دوست؟؟ اسم آن شخص را حامی^۲ باید نهاد یا ماسی^۳ و آن تربیت نخستین را بیگانه اگر فرض کنیم که راضی شود آیا اعانت هم خواهد کرد؟ ان‌الله کدام عقل این چنین امری را تصور می‌کند که بیگانه آمده جنسیت و قومیت دیگران را قوت و پایداری بدهد - که می‌پندارد که شخصی خانه خود را خراب کرده با انقراض آن خانه دیگری را تعمیر کند؟ اگر بیگانگان چیره دست آگاه شوند که خانه‌ای از برای تأسیس جنسیت و تقویت قومیت دیگری بر پا شده است آیا آن خانه را از بیخ و بن کنده به‌باد فنا خواهند داد و یا آنکه آن بنا را محکم و مشید^۴ خواهند نمود و معمار آن را خلعت فاخره داده به‌رتبه عالی‌اش سرفراز خواهند کرد چه بزرگ جهالت و نادانی است آن شخصی را که چنین گمان کند عجب بلاست^۵ و حماقت است آن کسی را که این امر را بخاطر گذراند - اگر بیگانه قوی بازو شخص ضعیفی را که در جنس با او مفایر است به‌کاری بدارد آیا منفعت خود را ملاحظه می‌کند و یا منفعت

۱. بهم آمدن - بهم پیوستن
 ۲. حمایت کننده
 ۳. ماسی
 ۴. آثار ویرانه
 ۵. محکم و استوار
 ۶. کندی

آن ضعیف را خصوصاً در اموری که اگر منفعت ضعیف ملحوظ افتد ضعیف بر قوی مستولی گردد - به غیر از این مجمع اضداد^۱ و ملتقای^۲ نقائص کسی این گمان را نخواهد کرد که قوی بدست خود و به سعی و کوشش خویش ضعیف را بر خود چیره گرداند - بلکه این مجمع اضداد هم چنین گمان نمی کنند اما از روی نفاق چنین اظهار می نمایند - البته معلوم شد که خیر خواه کیست و بار منت را بر دوش که می نهد و مدح را که می کند و صلح آنرا که می گیرد - باور نمی کنم که این سخنان عقول جامده را سودمند افتد - اگر این عقلا جامد نمی شد خیانت صریحه را دلیل طهارت نفس قرار نمی داد و در مقام مفاخرت نمی گفت که گوشت برادران آغشته نخوردن طهارت نفس است چون که استحقاق این گونه عطا از طرف قاتل و مورد الطاف آن گردیدن خود دلیل بر خیانت و خیانت است - اگر به برادران خیانت نمی کرد استحقاق این عطیه عظمی او را از کجا حاصل می شد اما آیا^۳ کردن از خوردن با وصف خیانت به غیر از خیانت^۴ چیز دیگری را اثبات نمی کند - آیا عجب نیست حال این مداحان که ذمائم^۵ شیمه را به اسم مدائح^۶ ذکر می کنند - اگر کسی بخواهد که شخصی را به بدترین نهجی^۷ ذم نماید از این بیش چه خواهد گفت که کشتگان بزرادر او در حین اشتغال به عمل شنیع قتل هر ساعتی آن شخص را می نواختند چرا می نواختند اگر با کشتگان پر غضب در کار قتل شریک نبود و ایشان را راهبری نمی کرد و اعانت نمی نمود - این است جانفشانی مخالفان از برای قوم - این است خیرخواهی غیثان از برای یاران؟ این است مدائح بلغاء آخر الزمان؟ این فصحاء و این بلغاء را نظر کن اگر خواهند کسی را به کمال دانش براریند با هم اتفاق نموده و با یکدیگر امانت کرده بعد از فکر طویل و عریض می گویند که آن^۸ هیچ علم نخوانده است و از هیچ چیز خبر

۱. کنایه از بیچریان است. ۲. کنایه از جمع آمدن بیچریان است.

۳. انکار کردن ۴. فرسولی ۵. چیزهای نکوهیده. ۶. ستایشها.

۷. طریق و روش. ۸. اشاره است به طرف قول بیچریان که اتفاق کرده در

ندارد و هیچیک از فنون را نمی‌داند اینک علامه زمان است و اگر خواهند شخصی را به جهل نسبت دهند بیان می‌کنند که آن جمیع علوم اولین و آخرین را خوانده است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست؟! این عجیب مدعی است | | این غریبه مدعی است؟! واه واه سبحان الله حقیقه جای خنده است ولی گریه نمی‌گذارد بلی آنگونه مدوحنین راست باز را اینگونه مادحنین^۱ درست گفتار باید - راست بازی ازین چه زیاده خواهد بود که از فرط عشق محمد (ص) و محمدیان تورات و انجیل را به جهت تقویت نصرانیت به هزار کوشش اثبات می‌کنند - و از غایت سعی در صیانت دیانت اسلامیه قرآن را انکار می‌نمایند | | و از خوف آنکه مبادا سیل آمده خانه را خراب کند خودها از بیخ و بنش کنده خاکش را به باد می‌دهند - از غایت خیرخواهی قوم و از نهایت دین‌پروری اراده آن دارند که دیانت و قومیت را شهید نمایند و از برای مدفن^۲ بازگاه رفیعی سازند و هر یک از برای یادگار اسم خود را در آن ثبت نماید تا آنکه آیندگان را حال ساعیان^۳ درین کار خیر معلوم گردد - بشارت یاد آنان را که از قوم این خیرخواهان در اندیشه بودند - مؤردها باد آن اقوامی را که از دین این دین‌پروران خوف و هراس داشتند قومیت کیفیتی است نفسانی که در حال صفر^۴ بواسطه تعلیم و تربیت در نفوس حاصل می‌شود - چون در تعلیم کردگان این امر ملاحظه نشود و یا آنکه ضد آن مرعی گردد قومیت از کجا وجود خواهد پذیرفت؟ و همچنین است حالت دیانت بلکه سایر کیفیات نفسانی و احداث کیفیت نفسانی قومیت در نفسی از نفوس مجنیش این است که معلم به حسن تربیت و تعلیم خود آن نفس را

→ در رساله حقیقت مذهب بهیروی و بیان حال بهیریان دو مقاله نوشت بودک و در آن ذکر کرده بودک که مولینا جمال الدین الحسینی اگر این مضمونها تحریر نموده هیچ عجب نیست که جمیع علوم جدیده و قدیمه را خوانده است پس مستحق مدح باشد و لکن آفرین است بر آن جنابی که امام ماست و هیچ علم را بیخوابد است و لکن با اینهمه ما عرضتایق و ذائق است.

۱. مدح کنندگان ۲. اشاره است به مدرسه بهیریان ۳. سعی کنندگان
 ۴. به کسر اول و فتح دوم، کوچکی - خردی

بعد از فهمانیدن موارد شرف قوم بر این دارد که بذل روح را از برای شرف قوم سهل انگارد و شرف خویش را فقط در شرف قوم و ملت خود پندارد - شرف قوم عبودیت نیست؟؟ عبد مؤدب و دانا سعادت مولاست - بنده را با وصف بندگی هیچکس نیکبخت نشمرده است اگر چه عالم و عارف باشد این خانه زاده‌ها معنی این کلمات را نمی‌فهمند. ۱. بندگی پرورده شده لذت آزادی را چگونه خواهند دریافت. اگر به عبودیت شوکرده معلم شود به غیر از سبیل عبودیت چه تعلیم خواهد نمود؟ عیسایان را با شرف چه کار - اکلست^۱ خود غرض عالم را فدای اغراض دنیه خود می‌کند - لا حول و لا قوة الا بالله این دیومردمان سیلی السریه^۲ چگونه موجب قنفر قلوب شدند از علوم معارف و این غولان کریه الصورة چسان مانع از ترقی قوم خودها را گردیدند و زشتی سیرت این رگسان^۳ عجیبه سد محکمی شده پناک‌نشان را از استحصال اسباب سعادت باز داشت نیک‌باطنان را چنان گمان شد که طرز جدید و تربیت نو باعث بیخ کنی قوم و ملت است لهذا از وضع حاضر گوشه گرفتند - و این سبب انحطاط^۴ و تأخر قوم گردید - نه نه‌گمراهی و ضلالت و عداوت ملت را سبب بجز بدظرتی و بی‌تربیتی و جهل و خست نیست - علوم و معارف هرگز سبب بدبختی و شقا نخواهد شد - اگر معلم و مربی بدظرت و شقی نبوده باشد - بلی اگر اکهوری مربی گردد به غیر از شقاوت و بیخ کنی قوم چیز دیگری را امید نباید داشت - فساد کار این اکهوریان هنوز به خوبی ظاهر نشده است چون ظاهرش مزوق^۵ است اندکی صبر باید - شراب زهر آلود اولاً^۶ مستی می‌بخشد پس از آن جگر و ریه را پاره پاره می‌کند اکهوریان را یار و صدیقی نیست - طریقت و منهبی هم ندارند و در میانه ایشان تعاون و توازر^۷ نمی‌باشد - به غیر از شکم پر کردن آرزوی دیگری در دل ندارند - پس گمان مکن که ایشان باطلی را حق انگاشته‌اند.

۱. لفظ فرنگی است کسی که محبت ذات خود را به درجه فایز داد. ۲. است اندکی صبر باید -
 ۳. باطن. ۴. به لفظ هندی قولی است. ۵. حال. ۶. مستی - مزوق
 ۷. آراسته ۸. معاوت

فشانیه می کنند و جوانمردیها می نمایند. اینهمه خودنمائیها و اینهمه دست-
 افشانیهها و اینهمه تیاج^۱ و صیاح^۲ بر توهم باطلی نهاده شده است نه بر طلب
 فضیلت یعنی چنان گمان می کنند که این قوت حیف^۳ و میل^۴ و نیروی اختلاس^۵
 که ایشان را دست داده از جای دیگر است لهذا گاه گاهی جان را به دندان
 گرفته بسط یدی می نمایند. و ریشی حرکت می دهند این امر به کسی پوشیده
 نیست. اگر مقصود اکتساب فضیلت بود از آن اموری که ذکرش شرمندگی
 می آورد اجتناب می کردند. اکهوری و طلب فضیلت هرگز شنیده نشده است.
 اگر چه ریش را به ریش پیوند کرده یکدیگر را ستایش می کنند ولی هیچیک
 از دل سخن نمی گوید بلکه هر یکی به جهت مقاصد دنیه خود که شکمپرستی
 باشد با دیگری نفاق می ورزد. اکهوری یار و صاحب نمی شناسد؟؟
 اکهوری به غیر شکم خود معبود دیگری ندارد. قاعده کلیه از من یاد
 داشته باش اسباب^۶ و اطناب^۷ بیمنافقی نمی شود. و منافقی بی اغراق و مبالغه
 صورت نمی بندد چون شخصی منافق نباشد و غرض او استحصال مقصد خود
 نبوده باشد هرگز در ستایش از حد تجاوز نمی کند آن ستایشی را که در یکساعت
 اکهورنی به اکهوری دیگر می کند بسازک^۸ و غرچیکف^۹ را در تمام عمر حاصل
 نشده است. اگر این نفاق نیست پس چیست؟؟ عجب از این سخت رویی عجب
 ازین بی حیائی.؟؟ گمان مکن که باید اکهوری عریان و فقیر بوده در کوچه ها
 و بازارها بگردد اینک اکهوریان صاحب خدم و حشم اکهوری بودن بدل
 است نه به لباس. اکهوری شدن کار هر کس نیست. که می تواند حیا را از خود
 سلب کند مگر آنکه درین طریق زائیده شده باشد و یا آنکه از سرچشمه سیراب
 گردیده باشد. غایت تکبر را هرگز دیده ای که پانهایت ذل^{۱۰} در شخص واحدی

-
۱. فریاد سگ. ۲. قاله و فریاد. ۳. یعنی ظلم و ستم وجود.
 ۴. میل از اعتدال یعنی تعدی و ظلم. ۵. سلب اموال. ۶. اشاره است
 به رشوه ستانی و ارتکاب امور فواحش که صاحب مقالات در حیدرآباد از این اکهوریها
 یعنی میجریان ملاحظه کرده. ۷. بسیار گوتی و اکتاد کلام. ۸. درازی سخن.
 ۹. سیاستمدار معروف آلمان. ۱۰. سدا عظم سابق روس. ۱۱. خواری

جمع شود اینک نظر کن در سفلیگان متعالم^۱ و دنی النفسان متفلسف^۲ و اکهوریان متصلف^۳ تا آنکه بر تو منکشف گردد که این هم ممکن بوده است و می شود که اخلاق متضاده و اوصاف متباینه در الواح نفوس مجتمع شود - یعنی در نفوس ادنیاء و اجسام^۴ - اگر در این امر غور کنی خواهی دانست که فطرت پست و طینت دنیه نادرست را هرگز ممکن نیست که تربیت و تادیب به اصلاح آورد سبحان الله آیا اخلاق طبعیه تغییر می یابد؟؟ چگونه می شود که سجایای متوارثه^۵ و منش و خواهائی که به نهج ژنرسیون^۶ حاصل شده باشد به سعی و کوشش معلم و مربی زایل گردد - مدارس و مکاتب عقول سلیمه زکیه را دانش و بینش می آموزد و نفوس شریفه ذکیه را به آداب حسنه و اخلاق فاضله مزین می سازد اما رکاکت^۷ را از عقول سفیفه^۸ و دنالت را از نفوس خسیسه ستردن نتواند بوزینه از تربیت انسانی شود؟؟ محال است اگر تغییر صورت به تدبیر می شدی البته تبدیل سیرت انزال^۹ و لثیمها جائز بودی - علم و تربیت عقول و نفوس را مانند غذاست - غذایی که صحیح المزاج را باعث توانایی و قوت است همان غذا موجب ازدیاد مرض بیماران است دنی النفس سفیف العقل چون به مدرسه در آید و پا در دایره تعلیم و تعلم نهد فکر آنهمه این است که مندرجات علوم را برفیق مقاصد دنیه خود نماید و خیالات موجه^{۱۰} خویش را در لباس مطالب علمی به عالم جلوه دهد و شب و روز در این اندیشه خواهد بود که فنون مکتسبه را چنان آلت استحصال شهوات خسیسه و وسیله اکتساب اغراض دنیه سازد - اسباب و آلات و وسایل چه علم بوده باشد و چه غیر آن، همه از برای استحصال خواهشهاست و چون طبیعت شر باشد به غیر از شر چه خواهش خواهد نمود - ضد علت ضد دیگر چگونه خواهد شد فاقد^{۱۱} شیئی چنان معنی^{۱۲} آن

- | | | |
|---------------------|----------------------|------------------------|
| ۱. مدعیان علم | ۲. مدعیان فلسفه دانی | ۳. متفلق و جاهلوس کنند |
| و تکلف کننده در مدح | ۴. مردم پست و حقیر | ۵. عادت و خواها |
| ۶. مودنی | ۷. توارث | ۸. مستی و ضعف |
| ۹. فرومایگان | ۱۰. کج | ۱۱. گم کننده |
| | | ۱۲. دهنده |

می‌شود - پس اگر طبیعت شر باشد و خواهش شر و اسباب مساعد^۱ خیر از چه جهت از صاحب آن طبیعت سرزند - و شری که از اینگونه شخصی سرزند چرا باید که مثل شر شریر النفس نادانی باشد که هیچگونه وسیله از برای اجراء^۲ مقاصد خسیسه خود ندارد - اقله اثر علت قویه چنان مساوی اثر علت ضعیفه می‌شود - تنگی دایره غیثت عوام بدینت کیج اندیش و خیق^۳ مجال ضلالت آن نیست مگر از عدم وسایل و فقدان آلات - غائی که قوانین و قواعد امم و ملل را نداند و سبیل اختلاسها^۴ و تزویرها را نشاند و به طرق جعل و اختراع و تبدیل و تحریف و حلف و اضافه و جمع و خرج پی نبرده باشد خیانت آن چه خواهد بود - گمراهی که اگر در طریقه آن قدسی و جرحی شود عاجز بماند تبدیل افکار دیگران را چنان خواهد نمود؟؟ - و بالجمله اکهوری بدینت و سخیف العقل - و سخیف العقل بدینت را تعلیم و تربیت سود ندهد بلکه باعث ازدیاد شرارت و فساد آن خواهد شد - می‌دانم که هم در ثبوت مقدمه اولی شک داری و هم در تحقیق مقدمه ثانیه لهذا هر دورا به عبارت واضحه بیان می‌کنم و پراهن عقلیه طیبیه اقامه می‌نمایم گوش داشته باش و به خوبی تأمل نما که مطلب بسیار دقیق است - اگر قومی و یا امتی دیده شود که در تحت اداره واحده می‌باشد و جمیع طبقات آن چون اعضاء مختلفه شخص واحد در معاونت و معاضدت^۵ یکدیگر است و روح حیات و قوه محرکه مجموع اصناف آن یکی است و آمو^۶ و مامور^۷ و آخذ^۸ و معطی^۹ و واضح^{۱۰} و رافع^{۱۱} از خود او می‌باشد و سالک حرکات افراد آن مانند انصاف^{۱۲} اقطار دایره واحده به یک نقطه که سعادت کل باشد منتهی می‌شود و از محیط قومیت خارج نمی‌گردد و چون دو شخصی که هر یکی به جهتی از محیط دائره حرکت کند آحاد او در خواهشهای خودها در عین مخالفت چو یای مؤالفت^{۱۳} اند و در عین تبعاع^{۱۴} خواهان

۱. یاد - کمک ۲. بر آوردن و حاصل کردن ۳. تنگی ۴. ریون
 ۵. پشتیبانی ۶. فرمايه ۷. فرمايبردار ۸. گيرنده
 ۹. وضع کننده مثل واضح قانون ۱۰. بردارنده و معو کننده مثل ناسخين
 قانون واحكم ۱۱. انصاف بيم قطرها که از مرکز دایره شروع شده منتهی به محیط
 گردند و همه برابر یکدیگر باشند. ۱۲. الفت و موافقت ۱۳. دوری

تقاربتند^۱ و اصناف^۲ او در عین تدافع^۳ آراء در تقابلهند^۴ چنانچه دو
 متساوی القوه‌ای که در حالت مجاذبه هر یکی طرفی از رسن را گرفته و عین
 تدافع جذب دیگری در تعاضد است البته از طرف هر عاقلی بر توافقی افکار و نیات
 طبقات آن قوم و یا آن است و تناسب حساسات^۵ معنویه انفعالات^۶ نفسانیه
 اصناف آن حکم خواهد نمود هیچکس در تلام^۷ رغبتها و رهبتها^۸ و نفرت‌های
 افراد آن قوم ذکر نخواهد کرد. چون که افعال و اعمال افراد انسان و کیفیت
 معاشرت و طرز اجتماعات و وضع زیست و نوع معیشت و نهج اداره ایشان
 همگی معلول‌های افکار عقلیه و حساسات معنویه و صفات نفسانیه ایشان می‌باشد و
 اگر تلام و تناسب در عمل نبوده باشد هرگز توافق در میانه معلولات آنها واقع
 نمی‌شود. تناسب افکار و صفات آن وقت حاصل می‌شود که مقوم و معدل بوده
 باشد. زیرا آنکه صفات رذیله و اخلاق فاسده و افکار سخیفه را اگر چه با
 یکدیگر توافق اسمی هم بوده باشد و لکن فی الواقع در میان آنها تضاد تام و
 تباین کامل است چونکه ماهیت هر فردی از افراد آنها مقتضی عدم توافق^۹
 است با فرد دیگر چه هر دو از یک صنف بوده باشد و یا از دو صنف و جهت
 توجه هر یکی مخالف جهت دیگری است مثل متدابیرینی^{۱۰} که بر روی خط
 مستقیم یکی مشرقاً و دیگری مغرباً حرکت کند ازین است که هرگز توافق و
 موافقت^{۱۱} در میانه احقیقها و حسودها و بغیلهها و طماعها و متکبرها و خائنها
 واقع نمی‌شود. پس افکار معدله و صفات مقومه همان افکار و همان صفاتی
 است که باعث توافق و تلام باشد و جهت توجه آنها نقطه سعادت همه بوده
 باشد و اینگونه صفات را انسانها اخلاق فاضله نامیده‌اند و اینچنین افکار را
 افکار عالیه. بنابراین هر وقتی که در تلام افکار و توافق صفات آنقوم و هنی^{۱۲}

-
۱. نزدیک شدن به یکدیگر ۲. صنفا و قسمها ۳. از خود دور کردن
 دو کس با هم ۴. بطرفی خود کشیدن دو کس با هم ۵. کیفیات حسیات
 باطنیه. ۶. قائله‌های نفسانی ۷. توافق ۸. ترسها
 ۹. با هم الفت گرفتن ۱۰. کما فی کله هفت به یکدیگر کرده باشند
 ۱۱. همراهی و وفات کردن ۱۲. سستی

حاصل شود البته در وحدت اداره و تعاضد و روح الحیات ایشان خلل به ظهور خواهد رسید جهات حرکات افراد مختلف خواهد شد و در میانه آمر و مأمور، آخذ و معطی و راضع و رافع تنافر روی خواهد داد - چون تدریجاً رفته رفته تلاطم افکار به تباین تبدیل شود و توافق صفات بتضاد متحول گردد یعنی صفات ذمیه و اخلاق رذیله و افکار دنیه و خیالات باطله غلبه نماید و اخلاق فاضله و افکار مستقیمه زائل شود و کج اندیشی خیالات معوجه و حسد و بغل و بغض و ضغینه^۱ و منافقی^۲ و ریا و دروغگویی و شهوت پرستی و خودستائی و تکبر بیجا و عجب^۳ بی معنی و کاهلی و رشوت خواری و خیانت شعاری و تدلیس^۴ و تذویر و حماقت و بلادت و بلاهت و حرص و طمع و شره و سفلیگی و نذالت^۵ و لوم^۶ و بی غیرتی و قلت ناموس و خود غرضی و نسامی^۷ و غمازی و بهتان زنی و افتراء و غیبت و ذمائی و تعدی و ظلم و جور و حق ناشناسی و اهانت و قسوت^۸ و غفلت و جیانت^۹ و ذلت نفس و طیش^{۱۰} و وقاحت و غبارت و بی تدبیری و بیوفائی و مباحله^{۱۱} و خلف و عده و کسالت و گرانجانی و دون همتی و تملق و تبصص^{۱۲} کابی و اغواء و اضلال و اغراء^{۱۳} فاش گردد بلاشک تعاضد مفقود و روح الحیات و قوه محرکه و حدانیه معلوم و جهت حرکت هر فردی از افراد آن قوم مخالف جهت حرکت دیگری خواهد شد چون که زوال علت لامحاله مستلزم زوال معلول است - و به سبب تنافی اراده تخالف سجایا و تقایر اهویه^{۱۴} نفوس و تباعد طبایع و تضارب آراء و تدافع افکار و تضاد صفات و تبغض^{۱۵} قلوب و تباین^{۱۶} اخلاقی که طبقات و آحاد آن قوم را در آن هنگام حاصل می شود اجتماع و ائتلافی که قوام بشر و مایه زیست و موجب بقاء نوع اوست از برای ایشان مستنح خواهد بود مگر به سبب قاسر^{۱۷} خارجی و قاهر اجنبی و حیات و بودن

- | | | | |
|----------------------|-------------------------|-----------------------|--------------|
| ۱. کینه و عداوت قلبی | ۲. دودویی | ۳. خود پرستی | ۴. نمودار |
| کردن چیزی بخلاف واقع | ۵. فرومایگی | ۶. ناکسی | ۷. سخن - |
| ۸. سنگدلی | ۹. حرص | ۱۰. رفتن عقل | ۱۱. تأخیر |
| در وضع | ۱۲. مثل سگ دم چنبا لیند | ۱۳. تشویق کردن، وادار | |
| کردن ۱۴. خواهشها | ۱۵. دشمنی | ۱۶. دوری | ۱۷. دورکننده |

کم خردان فاسد الاخلاق و تباهکاران دشمن جان خودها ممکن نباشد مگر در تحت اراده دیگری. این است حکمت تبدل ادارات در عالم و وجود اینچنین اشخاصی که اینگونه بوده باشند حال آنها با نفوس و عقول دیگران چون مال و با و طاعون^۱ و جذام^۲ و دیگر امراض ساریه است با ابدان پس اگر به مملکتی روند که مزاج نفوس و عقول آن مستعد بوده باشد جزء اخیر علت تمامه فساد عمومی شده در زمان قلیلی بدان مملکت آن کنند که با خودها کرده بودند خصوصاً اگر در مرکز که محل اجتماع خلق است جاگیرند چنانچه شأن امراض ساریه است و اگر نفوس و عقول را استعدادی نباشد لامحاله تخم فساد را کاشته موجب سوء اداره و وهن در اعمال خواهند شد و این سموم قتاله بالمره بی اثر نخواهد بود پس هر کسی را واجب است که به اینگونه مردم آن معامله کند که با مجذومین^۳ می کند. خطاب به عقل است. اشتباه مکن؟ - این مقدمه فلسفیه فراموش نشود تا آنکه مقدمه دیگری را بیان کنم پس از آن استنتاج^۴ نتیجه نمایم. استقامت* افکار اسم و اعتدال اخلاق ایشان نه از جمله اموری است که در ماهها و سالها حاصل شود بلکه اگر چندین قرن تعلیم و تربیت در امتی مستمر بماند و بطناً بعد بطن در تقویم افکار و تعدیل اخلاق سعی و کوشش شود البته ممکن است که در آن هنگام اشخاصی در آن امت یافت شوند که به استقامت و اعتدال موصوف گردند. افکار مستقیمه و خیالات عالیه دیگران را یاد گرفتن شخصی موجب آن نمی شود که خود او صاحب افکار عالیه شود بلکه اگر کسی خود صاحب افکار عالیه نبوده باشد که افکار دیگران را نخواهد فهمید و به موارد و متعلقات آنها پی نخواهد برد و روابط و مناسبات آن افکار بر او پوشیده خواهد ماند و بر استنباط لوازم آنها از ملزومات و ملزومات آنها از لوازم قادر نخواهد شد. کور مادر زاد از شنیدن کیفیات الوان نه ماهیات آنها را خواهد فهمید و نه بر لوازم و خواص آنها حکم تواند

۱. مرگ عام ۲. خوره ۳. مبتلایان به خوره ۴. بر آوردن نتیجه ۵. داسنی

کرد و از دانستن اخلاق فاضله و آثار حسنه و اخلاق رذيله و مضار آنها کسی طاهر النفس و مهلب الاخلاق نمی شود - محض شناختن مرض و دانستن دواء آن موجب رفع مرض و حصول صحت نخواهد شد - دانستن مضار حوامض^۱ و منافع حلویات^۲ باعث نفرت صفاوی مزاج از آن و رغبت بدین نمی تواند شد اگر علم سبب تغییر میول^۳ و حاسات نفسانیه می شد و یا آنکه آثار خارجه و نتایج ظاهره آنها را منع می کرد می باید کسی برفوت عزیزان محزون^۴ نشود و اگر محزون شود آه و زاری ننماید چونکه هر کسی را معلوم است که قوت شده بر نمی گردد و حزن و آه و زاری و گریه کردن لغو و بیفایده است - معده^۵ چون طعمی را قبول نکند علم به منفعت مانع از قی نمی شود - اگر اخلاق به علم نیکومی شد می بایست که یک اکهسوری هم در عالم انسان بشود؟ - و بالجمله هر کسی از خواندن کتب سیاست و معاشرت سیاسین و عقلاء بسمارك نمی شود؟ - چرا نمی شود به جهت آنکه وضع دماغی بنوعی دیگر است - تغییر وضع دماغها قرون متعدده می خواهد با تعلیم و تربیت مستمره - شجاع از شنیدن قصص جبنه^۶ جبون نمی گردد بلکه ثبات و اقدامش افزون می شود خائن از استماع فضائل امانت امین نخواهد شد؟ - دزدها شاعت سرقت را نمی دانند و خیانتکاران ذمائم اختلاس و تزویر و رشوت خواری را نشنیده اند؟ - می دانند و شنیده اند و لکن آن انفعال نفسی که از ملاحظه این امور ارباب نفوس مطهره را حاصل می شود ایشان را حاصل نمی شود چون که بودن نفس بدین کیفیت که از ملاحظه امثال این امور متفعل شود بجز از توارث به نهج دیگر صورت پذیر نیست - وقیح^۷ را هرگز انفعال نفسی که عبارت از حیا است در ارتکاب امور شنیعه دست نمی دهد - اگر چه کتابها در فضایل خصک است حیا خوانده باشد - این مطلب بسیار دقیق است و تو بسیار غیبی^۸ لهذا ثانیاً بیان می کنم شاید بفهمی - افکار مستقیمه و اخلاق معتدله آثار قوائی است

۱. ترمیجات
 ۲. چیزهای شیرین
 ۳. منوم - رعبیده و الودهگون
 ۴. جمع جیون به معنی بزدل
 ۵. موضع طعام پیش از خورد آمدن در روده
 ۶. بیحیا و بی شرم
 ۷. جمع میل یعنی خواهشها
 ۸. کندذهن

جسمانی که مانند قوای پلرها و تخمها در کمون^۱ محال معینه و مواضع مخصوصه کالبد انسانها نهاده شده است و آن قوای جسمانی و محال آنها اندک اندک به سبب تعلیم و تربیت روی به ازدیاد و افزونی می نهد و نمومی نماید چنانچه پلرها و قوای آنها به سبب زراعت و رعایت قانون فلاحیت با موافقت هوا و زمین کم کم افزونی می پذیرد - و ممکن نیست که آن قوی محال آنها در اولاد و حشین و احفاد^۲ آنهائی که پس از مدیت به نهایت فساد رسیده باشند در یک طبقه به سبب حسن تعلیم و تربیت به کمال نورسیده مصدر افکار عالیه مستقیبه و منشأ اخلاق حسنه فاصله گردد زیرا آنکه نموقوای جسمانی مطلقاً تدریجی است خصوصاً اینگونه قوی و طفره در هر جا محال و ممنوع است - تخمی که از اقلیمی به اقلیم دیگر نقل می شود از برای حرکت قوه آن بسوی کمال و یا به سوی نقص مدتها باید اگر چندین بار تبدیل صورت نکند و از اجمال^۳ به تفصیل و از کمون^۴ به روز^۵ متقل نگردد هرگز به نهایت کمال و یا به غایت نقص نخواهد رسید یا وجود آنکه هوا و زمین را تأثیری است بسیار قوی و حرکت نمونیات سریع است و حرکت قوه در سرعت و بطو تابع محل آن است و درین شکی نیست که حرکت نور انسان بطی است و تأثیر تعلیم و تربیت تأثیری است روحانی و تأثیر روحانی اضعف است از تأثیر جسمانی پس معلوم شد که استمرار تعلیم و تربیت در دوسه بطن متسللاً کافی از برای کمال نموقوای انسانیه نخواهد بود اگر متعلم از نسل و حشیان و یا از اولاد مقدوفان^۶ مدیت و انسانیت بوده باشد - بلی اگر تعلیم و تربیت چندین قرن در یک سلسله مستمر بماند البته به سبب توارد تأثیرات بر انقوای کامنه^۷ و تأثیرات متتالی^۸ آنها در حلقات آن سلسله اشخاصی یافت خواهند شد که قوای ایشان به تربیت و تأدیب به کمال نورسیده منشأ همه کمالات و فضایل خواهد شد - و بالجمله تغییر وضع دماغ و تحول^۹ صور مواضع قوای فعاله و منفعله و تبدیل خون بمرور قرون و دوام

۱. باطن، دون ۲. فرزندان ۳. درهم پیچیده ۴. پوشیدگی
 ۵. آنکار ۶. یعنی کسانی که از مدیت بسیار دور باشند یعنی بربرها و
 جنگلیها و وحشیها ۷. از کمون پوشیده ۸. یعنی تبدیل

علت مؤثره صورت نیندد اگر یک میلیون از اولاد زنگیها و اسفاد مقذوفان
 انسانیت و مدنیت در پاریس به تعلم علوم و آداب مشغول شوند هرگز قبول
 مکن که از گیاه و اختیار آن جماعت به درجه اغیبا^۱ و اشرار جنس فرانس توانند
 رسید - چگونه می رسند با نقص در اصل سرشت - کور را دور بین چه فایده
 می دهد؟ حیوان گوشتخوار از گوشت چگونه صبر کند - بلکه باید دانست که
 اسفاد مقذوفان انسانیت و اولاد وحشیان چون تعلیم یابند صورت شر و فساد
 خود را تغییر داده دائره آنرا وسیع خواهند نمود و اثر کمی که بواسطه
 تعلیم و تربیت در اصل قوای ایشان حاصل می شود در کمون مانده در نسل آنها
 بطناً بعد بطن اگر سلسله تربیت و تعلیم منقطع گردد ظاهر خواهد گردید مثل آنکه
 بعضی از هیئت و اخلاق و شامات^۲ و امراض اجداد در اسفاد ظهور و بروز
 نموده در اولاد که آله ایصال و معبر است در کمون می ماند - شر و فساد که به
 تربیت و تعلیم آنها مترتب می شود با آن اثر خیر آنچنان است که زرع^۳
 آتش گرفته بسوزد و زمین را به جهت زراعت آینده قوتی حاصل شود - چون
 کیفیت نمو قوا را دانستی باید بدانی که انحطاط آنها نیز بر سبیل تدریج است
 دلیل همان دلیل است و مثال همان مثال - این مقدمه را هم چون مقدمه اولی
 در خاطر داشته باش و در هر دو تأمل نما و غور کن تا آنکه قادر گردی بر تطبیق کلیات
 بر جزئیات و ترانا شوی بر استنتاج نتایج - البته بعد از این بر همین فلسفیه و
 ادله طبیعی بنحوی فهمیدی که در روی زمین قومی یافت نمی شود که در کم خردی
 و فساد اخلاق به پایه اکهوریان رسیده باشد چون که این گروه به سبب تباهی
 سجا^۴ و سخافت^۵ و قلت دانش آنچنان سلسله انتظام و رشته هیئت اجتماعی
 را گسختند که خود را به قاسر پناه بردند و در پیش قاهر سر نیاز بر زمین نهاده
 و استغاثه نمودند که از شر یکدیگر محفوظ مانده جانی به سلامت برند و خانه
 خود را با پلانزعه و بلاجیر و جور به دیگری وا گذاشت به مهتری و سائسی^۶ و
 کناسی راضی شدند - و ایشان را زینقدر هم عقل نشد که از برای استحصال این

۱. جمع فی به معنی کندهن ۲. مایشم من الارواح الطیبه یعنی آثار ارواح طیبه
 ۳. کشت و زراعت ۴. مادات و خواها ۵. سبکی ۶. جلودار

رتب شریفه معااهده نامه ای بگیرند لهذا پس از تسلیم و قبول و داد و گرفت ازین مراتب سینه^۱ هم محروم شدند و حق این بود که محروم شوند چون که ایشان را اینقدر هم قابلیت نیست. اکنون تو خود اندازه کن که از چند قرن بجراثیم^۲ قوای عقلیه و نفسیه ایشان به غایت سرعت روی به انحطاط نهاده است. و میزان^۳ حرکت به سوی اسفل را فراموش مکن. قاعده کلیه عطلات (ساکن متحرک نمی شود و متحرک ساکن نمی شود مگر به سببی) را از دست مده. گمان مکن که نهایت حرکت اکهوریان نقطه توحش و تیر برآ خواهد بود و پس از رسیدن بدان نقطه چون سایر جنگلیان خواهند شد. آب را که^۴ هر قدر متعفن و گنده شود به پایه آب جاری که بر قاذورات^۵ و جیفه ها^۶ و زبلها^۷ می گذرد نخواهد رسید. آیا مبتلا به جذام و آنتشک^۸ اولادش چون اولاد سالم المزاج است. آیا زمینهایی که به سبب سوء تصرف شوره زار شده است در صلاحیت زراعت مانند اراضی صالحه حره است^۹ دایره فساد و شرارت و غیبتت جنگلیان چه قدر خواهد بود. جنگلی مکر و جعل و ترویر و تدلیس^{۱۰} و ریاکاری و منافقی از کجا می داند. عقل وحشی اگر چه پست است ولیکن از مرتبه جهل بسیط بیرون نرفته. جهل مرکب را که با جهل بسیط برابر دانسته^{۱۱} پس اگر اکهوریان به مدرسه روند با این طینت و جبلت و با این عقل و ادراک به غیر از طرق جمع ردائل و طرح^{۱۲} فضائل و تفریق کلمه امت و کسر ناموس^{۱۳} انسانیت چه خواهند آموخت. و فطرت لئیمه خسیسه ایشان را بجز از سییل^{۱۴} بر انداختن و پایمال نمودن خویشان بجهت جبر^{۱۵} خاطر بیگانگان به چه دعوت خواهد کرد نظر کن بر افعال و اعمال و حرکات و سکنتات ایشان تا آنکه همه این امور را به چشم مشاهده کنی. نلیمان را شنیده بودی ولیکن ندیده بودی چشم

- | | | |
|---------------------------------|--------------------|--|
| ۱. بلند | ۲. مواد | ۳. یعنی یاد آر که حرکت به سوی اسفل از حرکت |
| به سوی بالا سر هم تراست | ۴. وحشیگری | ۵. ایستاده یعنی ساکن غیر |
| متحرک | ۶. پلیدیها | ۷. مردارها |
| ۸. جیفه | ۹. یعنی ترویر کردن | ۱۰. لافون |
| ۱۱. خلاف الکسر یعنی پیوسته کردن | ۱۲. لافون | ۱۳. راه |
| ۱۴. سیل | ۱۵. لافون | ۱۶. راه |

را بازکن و اکهوریان بنگر تا آنکه لیسان خالص غیر مشوب را بینی - اکهوریان بعد از تعلیم و تعلم اگر یکی از اهل ملت خودها را ببینند فی الحال باد قولنج^۱ کبریا، ایشان را چنان می گیرد که جمع اعضاء و جوارح حتی جفون^۲ هم از حرکت باز می ایستد - بلی گاهگاهی به سبب تشنجی^۳ که لازم قولنج است دستها را حرکت داده به پروتهای رسانند گویا که هند را فتح کرده اند و اگر یکی از بیگانگان را بنگرند فوراً ایشان را بیماری رعشه ذل حاصل می شود و هر یک از اعضاء و جوارح آنها در تسابق^۴ عرض عبودیت به جنبش آمده عجیبه حرکات مختلفه، غریبه اختلاجات^۵ متنوعه از آنها بظهور می رسد اگر این لثوم نیست پس چیست - تو اسمش را بگو؟ لثوم اکهوریان را به جایی رسانیده است که یا غایت تکبر اراده ایشان به سبب نهایت ذل در پیش اراده بیگانگان لباس هستی پوشیدن نتواند - با وجود این اخلاق رذیله و این اوصاف ذمیه جای شگفت این است که گاهگاهی مقاله ای در بیان فضائل سجایای پسندیده و مساری صفات ناستوده و ذمائم کبر و عجب و ریاکاری و تکلفات ظاهریه از دیگران دزدیده مشهور می سازند از این غافل که قبیح الوجه کریه الصوره را بهتر آنست که آینه در خانه نباشد و مشوه الخلقه^۶ زشت روی را نمی زید که فتگراف خود را بگیرد - شخص بدسیرت اگر سخنی از اخلاق فاضله بگوید گویا مردم را بر قبح سیرت خود آگاه می گرداند و زبانه را بدم خویش گویا می کند - اینجا جای خنده است هر چه می خواهی بخند - ؟ - سبحان الله سبحان - الله عاقل اکهوری باید همینطور باشد - اخلاق رذیله این اکهوریان را چون کسی نظر کند ابتداء چنان گمان می کند که اینها مانند اخلاق رذیله دیگران ملکاتی است بسیطه ولی چون به تحلیل کیمیاوی اخلاقی می نگرد می بیند که هر یک از خلق ذمیه ایشان را که بسیط خیال می کرد مرکب است از اخلاق ذمیه چند مثلاً خلق تکبر ایشان که به حسب ظاهر بسیط به نظر می آید چون

۱. عرضی است معنی که بسیار دردناک می باشد

۲. هرده چشم ازاعلی و

۳. بریدن عضو و جستن

۴. لرزش

۵. پیشی گرفتن

۶. لاقص العلقه یا گوش و بینی برده

تحلیل^۱ می شود ظاهر می شود که مؤلف می باشد از اصل خلق تکبر و خودپسندی و خودنمایی و تقلید بیگانگان و سد ایواب مساعی جمیله و کتمان جهالت و اظهار خلاف واقع (یعنی افکار بسیار عالیه در پیش دارند) و ارباب^۲ مساکین و لثوم چونکه بدین پیرایه جلوه نمی کنند مگر با ضعفاء و مسخرگی به جهت آنکه طبیعت سفله را با این وصف ملائمت نیست و تکلف بسیار زیرا آنکه او باشان^۳ را چنانچه باید از لوازم تکبر اطلاعی نیست و حرکات یسه^۴ مستهجنه غیر منظمه چون که نومتکبران به خوبی ارکان این صفت را نمی دانند و آواز غلیظ منکر و سخن گفتن بیجا و جواب ندادن در محل و کلمات مهمله با آه و تأسف و روی گردانیدن از آشنا در وقت مقابله و مواجهه و پشت کردن در هنگام مکالمه با هرزاس^۵ و نصیحت یا تمییس^۶ و شتم^۷ و تبسم مستهزانه حقیقه نو- متکبر باید به همین گونه باشد انصاف باید داد و همچنین است حال سایر اخلاق ا کهوریان اگر تحلیل کرده شود. بسیار تعجب است از تو که باز می گویی ا کهوری ا کهوری؟؟ سخنوزا کهوری را نفهمیدی تو را عادت این است که چشم خود را تکذیب می کنی و عقل و هوش خویش را یک طرف نهاده به گوش خود ایمان می آوری. افعال و حرکات این گروه را ملاحظه نمی کنی و می گویی که ایشان می گویند که ما روح در کالبدها می دمیم و مرده ها را زنده می کنیم بسیار خوب گیرم که شما به غیر از گوش به چیز دیگر ایمان نمی آورید. آیا آن آوازی که از (لثامتکده) برخاست به گوش تو نرسید. عجیب آن آواز به همه گوشها رسید تو چگونه نشنیدی. به شرف نفس و علو همت مسلمانان سابق سوگند است که اگر در این آواز غور نکنی و در مقصد صاحب آواز تأمل ننمایی اسم تو را هم مانند ساده بچه در دفتر ا کهوریان خواهم نوشت؟. جهت حرکت ا کهوریان و مقصد ایشان از اول معلوم بود ولی به زبان نمی آوردند بلکه به جهت اغراء^۸ ساده لوحان و اغوائی^۹ احمقان عکس مقصود را همیشه ذکر می-

۱. اجزاء چیزی را جدا کردن تا به حد بساطت برسد. ۲. در ساییدن
 ۳. لاکسان ۴. فکین - شرم آور ۵. جنایا بدین سر ۶. فرودنی
 ۷. دشنام ۸. به چنگه برانگیختن و برانگالیدن ۹. گمراه کردن

کردند و از برای اشتباه کاری و پرده پوشی تجمعهها و محفلها مقاله ها القاء می کردند تا آنکه در این روزها (ناستوده مرگ خان) صبر ننموده خیرخواهی را تفسیر کرد و به مقصد حقیقی همقطاران خود تصریح نمود و پرده از روی کار برداشت و حل معنی نمود. حقیقت حقیقه همان یادگاری که یونانیان از برای دیوجانس ساخته بودند باید از برای همین خیرخواه نیز ساخته شود. چه معنی دارد سنگ از برای استحصال استخوانی تملق می کند و دمی حرکت می دهد و سر بر پای معطلی نهاده چه خودی باشد چه بیگانه به جهت اظهار خلوص نیت آوازا در می دهد. انسان از سنگ هم کمتر است لاجول و لا. انسان را چنان می زبید که در تملق و خضوع هزار مرحله بر سنگها پیشی گیرد و اگر دم ندارد ریش هم کم از آن نیست (ناستوده مرگ خان) همین نکته را فهمیده از آن بود که آواز بر آورد و ریشی حرکت داد و نانهای خورده را حلال کرد. خدا کند که این شکر سبب مزید نعمت گردد چه تعجب کنم چه تعجب کنم. تعجب عبارت است از کیفیتی که در حالت ادراک امور غریبه انسان را حاصل می شود. و چون اکهوریان از برای شکمپرستی بدین راه قدم زده اند و می زنند و خواهند زد دیگر چه غرابت و چه تعجب. بلی آنچه جای تعجب است این است که دیگران افعال اکهوریان را تفهمیده توجه و تأویل می نمایند با وجود آنکه مقاصد دتیه ایشان از سخافت و رکاکت آرائشان آشکارتر است. جمیع مرده های هزارساله و دو هزارساله و همه استخوانهای پوسیده قرون خالیه در این روزها سر از قبرها و دخمه ها بر آورده به آوازه های بلندند ای الحیة الحیة البعث البعث النشور النشور می زنند اما اکهوریان خیرخواه به قوت تمام الموت الموت الهلاک الهلاک الفنی الفنی آواز می نمایند. بر حال قومی که خیرخواه آن اکهوری است باید گریست. بیچاره مرده هایی که در ظلمت کده قبور و تنگنای گورها برهنه و جریان و گرسنه و عطشانانزوا^۲ گزیده اند و هر ساعتی از دیدن صور هائله نکیرها و منکرها

لرزان و ترساکند و از پی ساز و سامانی نالان و گریانند و تذکار لذات
زندگانی ایشان را بر آتش حسرت نشانده است و زنده‌ها حقوق آنها را به
تمامها غصب نموده ایشان را به بدترین صورتی و قبیحترین وجهی از بساط
زندگانی رانده است و به غیر از خاک‌کی که آنهم به اشک شورمزه آمیخته شده
چیز دیگری از برای خوردن آنها نمانده است گاهگاهی به امید رجعت^۱ و به
رجای بعث^۲ دلهای خودها را تسلی می‌دهند و شعلهای این عذابهای الیم را به
تذکار حشر و نشر فرو می‌نشانند - و ممکن است این آمال اجساد ایشان را
حفظ کند و از تلاشی و تفرق بازدارد و می‌شود که این آرزوها این بیچاره
مردگان را بر این دارد که خیالات خودها را حرکت داده در صدد^۳ استحصال
اسباب نجات برآیند و جائز است چون این خواهشها در ایشان قوت بگیرد
با یکدیگر مخابرت نموده و مشورت کرده به هیئت مجموعه اگر چه در نهایت
ضعف و ناتوانی بوده باشند بعضی از حقوق خودها را از زنده‌ها طلب نمایند
و البته اگر زنده‌ها هیئت مجموعه ایشان را ببینند ایشان را بالمره محروم
نخواهند نمود اکهوریان نه تنها قطع رجاء بعث و نشور مرده‌ها را نموده
اقامه برهان بر استحاله و امتناع^۴ آن می‌نمایند بلکه جمیع بیماران و ضعیفان
الجبدها و ناتوان را دعوت به مرگ می‌کنند و بر استحسان موت دلیلهای قطعی
می‌آورند چنان بیان می‌کنند که راه نجات اینگونه مردم به غیر از مرگ نیست
و مداوات کردن را بیفایده می‌شمارند بجا وجود این خیر خواهند خیر -
خواهند دراست باید گفت این یکی را خوب فهمیده‌اند - زندگی بسیار در دسر
دارد زندگی را همتی باید پس عالی و عقلی باید بسیار بزرگ و تجلیدی^۵
فوق‌الغایه و دلی چون خارا و قوت املی بسیار محکم و عزمی در نهایت ثبات
مخنت^۶ استخفاف العقل را اینگونه صفات چگونه حاصل می‌شود - اصل طبیعت

۱. بازگشت و از این حیات بعد ممات مراد است ۲. برانگیختن بعد موت
اولی ۳. نزدیکی و مقابله و برابری و مجازاً به معنی قصد و در پی چیزی شدن
۴. محال و منتزع بودن ۵. جلالت یعنی شدت و قوت ۶. مردم کوچک -
گرد و بی‌سردیا

آن مضاد این صفات است - ای ضعیف جسمان و ای نحیفان و ای بیماران همگی به مرگ تن در دهید - برهان (ناستوده مرگ خان) بسیار قوی است من هم قبول نمودم - اگر برهان ایشان باطل هم باشد باز همگی لباس حیات را از خودها دور کنید - محض از برای (ناستوده مرگ خان) و یاران ایشان از این زندگی درگذرید چون اگر شما این کار را نکنید ایشان را ضرر و زیان بسیار خواهد شد و از مزد و اجر این جانفشانها محروم می‌گردد - اگر شما را تنگی قبر و وضع بود و باش آنجا از مرگ منع می‌کند (ناستوده مرگ خان) از برای شما راه بسیار خوبی نشان می‌دهد - و نهج روش و کنش اموات سابقین چون اهل قدیم^۱ فلسطین و باشندگان پارینه اسطخر^۲ را به طریق واضح بیان می‌کنند آنکه دستور العملی بوده باشد از برای شاد و مقابر - دیگر سبب تأخیر چیست - اینک (بوم شوم)^۳ بر دیوار (لثامتکه) نشسته هر وقت به خرابی و تباهی و ویرانی و هلاک و اضمحلال و فنا و موت ندا در می‌دهد نه بیحیایی این گروه را حد است و نه بیحقی و بی ادراکی این جماعت را اندازه است - این روش اهل فلسطین و این کنش اسطخریان کمی پیشی بقایای حیات قدیم و آثار زندگانی دیرینه است نه آنکه پس مردن این مسلک را اتخاذ نمودند - (دهیر) و (مانک) چرا مانند ایشان نمی‌شوند - البته نمی‌شوند چون هیچوقت زنده نبوده‌اند زندگی است که هم اقوام را به سوی کمالات برمی‌انگیزاند زندگی است که مردم را بر تعلم علوم و صنایع و تجارت دعوت می‌کند اگر قومی مرده را روشی و کنشی و دانشی و پیشی از پیش نبوده باشد ممکن است که به غیر نفخ روح الحیات او را رستگاری در امور حاصل شود - چونکه دشواری استحصال اسباب رستگاری و چون دشواری استحصال اسباب حیات است اگر آنچنان همی داشته باشد چرا زنده نشود (ترجیح بلا مرجع در هر جا محال است) بلی اگر پیش از مردن اسباب رستگاری او

۱. مراد یهود است
 ۲. مغرب اسطخر که به معنی تالاب است چون در شهر اسطخر که قلعه‌ای است در قادی تالاب وجود دارد از اهل قدیم اسطخر یا رسیها مراد هستند.
 ۳. کتابه از شهری است در مغرب که مرکز بیجریان است.
 ۴. دمیدن

را بوده باشد می‌شود که زمانهای دراز پس از موت باقی ماند به اصل کلام
 برگردیم این وقیح اکهوری به جهت اکتساب غایات خود که شکم پر کردن
 باشد عجیبه مغالطه‌ها می‌کند و غریبه‌ها می‌آورد. اگر کسی ملاحظه کند که
 اهل اسطخر و فلسطین در زمان حیات خودها چه بودند آیا می‌تواند که
 اکنون اسم آنها را در میان اسم ذکر کند و بگوید که الان اسطخریان
 چنینند و اهل فلسطین چنینند بنا بر رأی این وقیح البتہ اکنون دارای بزرگ
 یجیشیدی^۱ جی باتلی و اولاد اولاد آن می‌نازد. و سلیمان پروتشل^۲ و
 سلاک^۳ او فخر می‌کند. خالک بر چشم هر که بی‌شرم است. اهل اسطخر و فلسطین
 نیستند درین زمان مگر عبارت از مثنی استخوان پوسیده‌ای که هر روز
 اجزاء آن مثلثی^۴ و متناثر^۵ می‌گردد زمانی نخواهد گذشت که اسم آنها محو
 خواهد شد. عجیبه ترغیبی و غریبه تشویقی. حقیقه راست گفته بودند که کار
 دیوها همیشه بر عکس و واژگونه است. آیا راست نگفتم که نشاید اکهوری
 را در مجامع و محافل راه داد ایشان با این فساد اخلاق و تباهی افکار در هر
 امری که در آیند و در هر جمعیت و اداره‌ای که شریک شوند لامحاله موجب
 فساد و زیان و بر بادی خواهند شد. اگر براهین عقلیه و ادله طبعیه گذشته
 را ادراک نمی‌کنی صبر کن تا آنکه به چشم خویش مشاهده نمایی. و علی کل
 حال از این اکهوری ممنون شدم که پایان کار را نشان داد. بعد از قول
 اکهوری دیگر هیچکس را صذری نماند که بگوید مقصد را نمی‌دانستم و غایت^۶
 را نمی‌فهمیدم. چه قدر اصرار می‌کنی و چه قدر درازی سخن را دوست
 می‌داری. این تمنع^۷ را حمل بر تعزز^۸ مکن. بر ندادن تعزز نمودن از
 نادانی است. جمیل الوجه^۹ را چه حق است که پرکور ناز کند. ناز خوب
 صورت بریناست چونکه حسن را می‌داند و مزایای^{۱۰} آن را درک می‌کند.

- | | | | |
|--------------|----------------------|-------------------------------|----------|
| ۱. اسم یادسی | ۲. اسم یهودی | ۳. اولاد | ۴. متفرق |
| ۵. پراکنده | ۶. نتیجه سرانجام | ۷. یعنی بازماندن هراممحمول بر | |
| دشواری مکن | ۸. خود را عزیز شمردن | خویشترین را عزیز خواستن | |
| ۹. خوب روی | ۱۰. فضایل | | |

ولی کلام را سودی نیست چرا بگویم و برای که بگویم چه فایده دارد و ثمره آن چه خواهد بود کسی که فرق در میانه آسیا و افریقا نکند و سبطی^۱ را از قبلی^۲ نشناسد و تاتار را از فارس نداند و کیخسرو و خردمند را با افراسیاب نادان یکی داند و به تبار^۳ مترادفات^۴ حکم نماید و متبائنات را مترادف انگارد و نفع را ضرر و سود را زیان پندارد با آن سخن گفتن چه فایده‌ای خواهد بخشید در نزد کور چه زشت چه زیبا - در پیش نادان چه مغالطه چه برهان - در نزد اعمش^۵ چه پشک^۶ چه مشک - در پیش دیوانه چه همچون چه فرزانه - در نزد احمق چه دوست چه دشمن - سگ چون دیوانه شود چه صاحب آن چه بیگانه - پس اگر معذورم داری متنی بر دوشم نهاده‌ای - سبحان الله اصرار تو از حد تجاوز کرد - جان من شرح حال اکهوریان باشوکت و شأن را کتابها باید نه این چند ورق.

۱. اهالی مصر قدیم
 ۲. اسباط یعقوب یعنی بنی اسرائیل
 ۳. سبستان
 ۴. چیزهایی که باهم یکی باشند یا دو کلمه که به یک معنی باشند یا دو چیز که از یک قبیل باشند
 ۵. کسی که شامه او مختل باشد
 ۶. سرگین شتر و گوسفند و آهو و موش

طفل رضيع^۱

(در حوالم انسانی از زمان کودکی و شیرخوارگی و پاکی فطرت و سوء قریبت و دشمن بودن تمام ذرات وجود و اشیاء با او و دشمنی نفس با او در عالم حیات و خواهش و میل انسانی به اقسام ستایش حب مدح و ثنای باطل)
ای رضيع مسکین ای کودک بیچاره - چه قدر صورت لطیفی داری و اعضاء و جوارح تو چه بسیار ناعم^۲ است - عجب خنده شیرینی داری که به یک لحظه همه تلخیهای جهان را خوشگوار می نماید و اندوه را از دل می زداید و چه خوشایند گریه ای داری که دلهای چون سنگ خارا را بی شائبه گراحت نرم می نماید و قلوب خالیه را پر از شفقتها و مرحمتها می کند - عجبیه شکل بدیمی داری که عالمی را به سوی خویش جذب می نماید - بیگانه و خویش را به غنمت خود می گماری - پادشاهان متکبر را از مقام عز خود تنزل داده دمساز خود می کنی - صاحبان وقار از دیدن صورت زیبای تو بی کبارگی لباس مسکینه^۳ را خلع نموده خود را با تو در عالم صهارت همساز می کنند - و حکیمان دانشمند به سبب مشاهده تو از عالم حکمت و دانشمندی قدم بیرون نهاده با تو هم آواز می شوند - عجبیه خلقتی داری که چون به مجلس حاضر شوی جمیع حضار کارهای ضروری و اشتغال لازمه خود را که سریع القوت است همه را ترک نموده و به مناعت و ملاعبت پاتو خودها را دلشاد می کنند.

۱. شیرخوار ۲. نرم ۳. آدامش

در هر انجمنی که پا نهی حبال^۱ دلها را از همه جا گسیخته به خود پیوندی
 و هر شخصی را به استرضای خاطر خویش مجبور گردانی به گریه ای همه دلها
 را به حرکت آوری - و به خنده ای همه قلوب را مملو از سرور نمائی و به
 حرکتی همه ساکنین محفل را به جنبش در آوری - و از برای تقرب به تو
 هر یک از مجلسیان بنوعی از العاب^۲ صیانیه که مقبول طبع تو افتد مشغول
 می شوند - یکی چشم خود را باز می کند و دیگری زبان خود را بیرون
 می آورد و آخری دستک می زند و راهی برای خوشنودی تو انواع مسخرگیها
 می کند و آوازه بلند می نماید - عجیبه جاذبه ای داری که بیگانه را به خویش جذب
 می نمائی - عجیبه حالت مؤثره ای داری که جمیع عقول و نفوس را در آن واحد
 تغییر و تبدیل می دهی (ای بیچاره کودک) چه قدر نفس پاکی داری و چه قدر
 عقل زکیتی^۳ داری - که هیچ آلودگی و خبائثی در نفس تو نیست و هیچ
 اعوجاج و کجی در عقل تو یافت نمی شود - ترا قابلیت هر فضیلتی و کمالی است
 و عقل ترا قوای نامتناهی است ولی چه فایده که ترا آن قدرت نیست که آن
 قوی را به عالم وجود آورده از آنها بهره ای بیری - و یا آنکه نفس خود را
 به صفات ستوده پیارانی - ای بیچاره کودک مسکین تو اسیر بخت و
 اتفاقی - تو جز فطرت بسیط و هیولای ساده نیستی - باید دید که بخت تو با تو
 چه کند - و اقارب و معاشرین تو در آن لوح ساده چه نقش زنند و چه صورتی
 رسم نمایند و تو را به چه شکل در آورند - ای بیچاره عاجز سعادت و
 شقاوت تو در دست تو نیست تو از حال خود غافل اگر بخت مساعدت کند
 و مصاحبتت نیک اتفاق افتد فرشته ای شوی و اگر طالمت منحوس باشد از
 سوء تربیت دیوی گردی - ای بیچاره کودک چرا بدین جهان آمدی چرا مهد
 عدم^۴ و مهد امن و راحت و نیستی را ترک کرده قدم بدین جهان نهادی - بدین
 مجاملات^۵ جهانیان مقرر مشو که مدت این قصیر^۶ است - این عالم جدید

۱. دشمنان، دشمنانها ۲. بازیها ۳. پاک و صاف ۴. مقصود
 جهان نیستی است ۵. خوش آمدگویی ۶. کوتاه

تو عالمی است پر از فتنه و مملو از حوادث و کوارث^۱ و سراسر مصیبت و
 حزن و اندوه است. دگر پس از این راحت مطلب و امنیت مجر و از این
 عالم متفخر خیر مباش. تمام ذرات وجود دشمن تست (ای بیچاره طفل
 ضعیف) چگونه جرأت کرده ای بیکبارگی تنها خود را در این میدان وادی
 خونخوار در آوردی که از هر طرف که نگاه کنی دشمنها تیر جانکاه به قصد
 ریختن خون تو در کمان نهاده اند پس از چند روز پدر شفیق و مادر
 مهربان از تو بیزار می جویند و تو را بی رحمانه بدست حوادث روزگار
 می سپارند (ای طفل بیچاره) این غذایی که بدانها استمداد حیات می کنی همگی
 سرآ و خفیه اسباب و حلل هلاک تو را آماده می سازند. و بیکبارگی از کمینگاه
 آن مواد غذایی هزارها امراض فتانه چون مطبوعه و محرقة و ذات الجنب و
 سرسام و برصام و جذام از برای برانداختن تو قدم به عالم ظهور می نهند.
 و هر آن و هر ساعت یا تو در مصارعت^۲ مداومت نموده تا آنکه تو را به
 بدترین حالتی بر روی زمین کشیده به تنگنای قبرها سپارد. ای بیچاره کودک
 پادشاهی وزنده و سرماهای گزنده و حرارت آفتاب زنده. همیشه این دشمنهای
 نهانی تو را اعانت می کنند (ای بیچاره کودک) شیرها و پلنگها و گرگها و
 کفتارها دندانها و مخالب^۳ خود را از برای پاره پاره کردن این بدن ناعم
 تو تیز کرده اند. مارها و عقربها و سایر هوام^۴ همه در جولانند که فرصتی
 یافته گزندی به تو برسند. خارها و خشکها سر بر آورده که در پای تو
 یخزند. دریاها و نهرهای عظیم از برای پلمیدن تو در تماوجند^۵ (ای طفل
 مسکین) تمام بتی نوع تو که باید بدانها استعانت جوئی همگی خنجرهای مکر
 و نیزه های خنجر و شمشیرهای حیل خود را از برای ریختن خون تو آماده
 کرده اند. ظالمها و غدارها و چالرها^۶ از برای هلاک تو کمر بسته اند (ای
 بیچاره کودک) عجیبه راهی در پیش پای تو می باشد اگر خواهی که لقمه ای

۲. پنجه ها - چنگالها

۱. حوادث سخت

۲. کشتی گرفتن

۳. موج زدن

۴. شبنگران

برای زاد و راحت بدست آری باید با هزارها مقاتله و هجاده و سفک دماه^۱ این لقمه آلوده به خون را دست آری و آنهایی که به تو تقرب جویند و به خند و روئی و شیرینی کلام با تو موافقت کنند همگی برای آن است که تو را در تنگنای بیچارگی بدست آورده پس از نزع^۲ روح تو به گوشت تو تغذیه نمایند. ای بیچاره کودک و ای بی‌پار و معین کودک باید که پوست پلنگی بر دوش استوار کنی و شمشیر برانی بدست بگیری و علی النوام طالب گور مشغول مقاتله و مضاربه بوده آن راه را قطع نمائی - غذایت لخت جگر و شرابت خون دل (ای بیچاره کودک) چرا بدین عالم پر خوف و هراس آمدی با این همه دشمنان که توراست و اینهمه مصائب و بلاها که تو را در پیش می‌باشد - از برای تو عدو^۳ دیگری می‌باشد که آن به هزارها مرتبه در خصومت و عداوت از جمیع دشمنهای تو گزرندهش بیشتر است (و آن نفس قوست) آه از این دشمن باطنی - (در عداوت نفس) (ای کودک عاجز) این دشمنی که با تست بدتر است براتب کثیره از آن حاکم قسی القلب^۴ جائری که در وقت اضطراب تو و کثرت دین و پیاری شامتین^۵ و غلبه اعدا و بسیاری عیال و اطفالهای عجز و مسدودی راهها و شدت سرما تو را مجبور می‌کند بواسطه ضرب سیاط^۶ بر اینکه آن خانه محقر و باغچه خردی که داری بااثاث البیث همه را به عشر بهای^۷ آنها بفروشی و وجه آن را بدان تسلیم نمائی و خود را در حالت تنگی معیشت و زوال آبرو و اعتبار هم آوای انین و حنین کودکان خردسال گدا و عجوزان پیره زال نمائی (ای کودک شیرخواره) این دشمن اشر است بر تو از آن عاملی که وظیفه خود را که صیانت حقوق رعیت باشد ترك نموده یا نهائین^۸ و سلایین^۹ و قطاع الطریق^{۱۰} ساخته هر روز و هر شب پنوعی اموال و املاک تو را نهب و غارت نماید - و چون تظلم و شکایت نمائی در صدد اعانت یاران باطنی خود برآمده تو را به شکنجه‌های

۱. دهنن خونها ۲. کندن ۳. دشمن سخت ۴. سنگدل ۵. سرزنش
 ۶. تازیانه‌ها ۷. ده‌پک ۸. غارتگران ۹. ۱۰. داهزان.

صعب معاقب خواهد نمود و بیرحمانهات در زوایای^۱ مظلّمه زندانها به سلسله خواهد کشید تا آنکه دیگر مطالبه حقوق خود را ننمائی (ای طفل بیچاره) این دشمن بدتر است از آن و الهی^۲ که از مدیونین تو رشوهها گرفته حقوق مسلمة تو را ابطال می کند و چون کسی از تو به ورقه مزور^۳ و یا به افعال و به افترائی از تو دعوی نماید تو را بر دادن آن مجبور می سازد و تو را در هر امر حقیری و صغیری بواسطه شرطیها^۴ و جلو ازهای غلاظ و شداد خود در بیم و هراس می اندازد و راحت را از تو سلب می کند (ای طفل رضیع) این دشمن اشنع است از آن قاضی مرتشی^۵ که هزارها حقوق تو را ابطال می نماید و دعاری باطله را بر تو اثبات می کند (ای بیچاره کودک) این دشمن اقیح است از آن خویشی که تو را ترک نموده از برای ایادت^۶ و اهلاک تو با دشمنان تو سازد و در رسوائی تو بکوشد و عیبا و نقائص تو را ظاهر سازد و راههای رستگاری را بر روی تو ببندد (ای کودک مکین) این دشمن ایشح^۷ است از آن شخصی که با تو سالهای دراز دوستی بورزد و در نعم تو متنعم گردد پس از آن قدم در بادیه خیانت نهاده در افساد امور تو بکوشد و اسرار تو را فاش نماید (ای کودک بیچاره) این دشمن زشت تر است از آن دوستی که هزارها بار خود را از برای یاری و امانت او به تهلسکه انداخته باشی و با وجود این در حین شدت ضرورت اگر تو را بدو حاجتی افتد تو را مایوس و نا امید گردانند (ای کودک بیچاره) این دشمن تو که تو را از او گزبری و چاره ای نیست مشبئی^۸ است یکتا و ساحر یست بیهمتا در هر ساعتی به شکلی جلوه می کند و در هر آنی به لباسی ظهور می نماید و هر وقتی مسلکی^۹ می یساید و هر زمانی خواهشی دارد - رغبتهای او را اسبابی پدید نیست و رغبتهای^{۱۰} آن را علی ظاهر نی - نه مسرتش را اساسی و نه احزانش را موجبی - دوستیش هوس است و

۱. گروه های تاریک	۲. حاکم	۳. ساختگی	۴. پلیسها و
مأمورین حکومتی	۵. رشوه گیرنده	۶. اهلاک	۷. زشت تر
۸. شبیه باز	۹. روش	۱۰. فرسها	

دشمنش بلا سبب - در حرکاتش غایتی ملحوظ نیست و در ترقیب مقدماتش طالب نتیجه‌ای نی - جودش به بخل آمیخته و جباتش^۱ با شجاعت سرشته است و بلادش^۲ با فطانت^۳ مزوج است (ای کودک بیچاره) هیچ اساس بنائی نمی‌نهد که پس از چندی در خراب آن نکوشد - و هرچ عقد^۴ و عقده^۵ نمی‌نماید که در حل آن سعی ننماید و هیچ راهی نمی‌بیند که قبل از وصول مقصود روی به جانب مبدأ سیر نکند و مراجعت ننماید - دائماً در حرکات رهویه سرگرم و در طلب محالات در جد و اجتهاد است - آمالش همه سراب و مقاصدش جمله ظل سحاب^۶ جز اندیشه‌ها و بیمها نزاید - و به غیر از کراحت و نرفت‌ها از او نترسد - آئی مستربح^۷ نگردد و تو را پراحت نگذارد (ای کودک مسکین) هر ساعتی تو را به بلائی اندازد و بارانهای مصائب بر تو بباراند و از برای اهلاک تو همیشه آتشیهای فتنه افروخته کند (ای کودک بیچاره) چه سان توانی که با اینگونه دشمن نبرد نمائی و چگونه از آن جان سلامت ببری و چه سان خود را از شر آن نجات دهی - نه تو را از این دشمن جای فرار است و نه با او امکان سکونت و قرار (ای بیچاره) این مشعب هزارها بار بر قله جبال شاهقه^۸ صعب‌المسلک صورتهای زیبا و پیکرهای دلربا به قوت سحر بر تو ظاهر می‌سازد و تو را به وسوس خود بر آن می‌بارد که تحصیل مشاق را نموده آن مسالک و عره^۹ را قطع نمایی و آن لغزشگاهها را ببینی و تو را به وعده‌های شیرین می‌فریبد - و چنان می‌نماید که اگر تو به آن محبوب دلربا پرسی دیگر تو را مادام‌المیوة اندیشه غم و اندوهی نباشد و چون پس از اندوهها و غصه‌ها و بیمها و خوفهای راه بدان قله کوه رسی بیکبارگی سحر خود را باطل نموده و آن تیشال را بصورت حقیقه خود چنانکه هست به تو ظاهر می‌سازد ناگاه می‌بینی که صورثی است بشع و هیثی است متکر و سیمائی است مخوف و جانکاه که دلها از دیدن آن

۱. قوس - بزودی ۲. کندذهنی ۳. هوشیاری ۴. بستن
 ۵. گره ۶. سایه‌ایر ۷. آسوده ۸. بلند ۹. سخت

در لرزه افتد و دیده را از دهشت یارای آن نباشد که بدان صورت نگردد و هنوز از اندوه و غم تحمل آن مصائب و گریه و جزع بر آن بلایائی که در قطع مسافت برای تو حاصل شده است فارغ نشده که صورتی زیباتر و پیشکری بهتر در قله^۱ جلی عالیتر که معبرش^۲ اصعب از معبر اول است به نظر تو جلوه می نماید و به ادله جموده^۳ و اقوال مزخرفه^۴ و سخنان لطیف تو را بر آن می دارد که قصد آن نمائی و آن عقبات را بهمائی - و در ثانی چنان کند با تو که در اول کرده بود (ای طفل رضیع مسکین) از آن روزی که درین عالم قدم نهادی تا آن وقتی که عالم را وداع کنی هر روزه با تو این نیرنگ خواهد یافت (ای مسکین) این دشمن مکار هر روزه تو را به عملی که به قوت جادو آن را مزین نموده است دعوت می کند و چون بدان کار پردازی پرده از روی آن برداشته شناعت^۵ آنرا بر تو ظاهر می سازد و تا در حیاتی هر روز تو را تعمیر^۶ و سرزنش و ملامت می کند و آن عمل زشت را هر روز در مقابل چشم تو می دارد و باعث شرمندگی و خجالت تو می شود (ای بیچاره کودک) این دشمن خدار^۷ عالم وسیع را تنگتر از قیر بر تو می گرداند - اگر شخصی را به هزار جد و اجتهاد یافته دوست از برای خود اختیار کنی به قوت سحر و جادوی خود هزارها شناعت و عیبه و زشتیها در او ظاهر می کند که تو را از آن کراهت و نفرت حاصل شود و از او گسیخته به دیگری بپیوندی - و یا آخری آن کند که با نخستین کرد تا آنکه تو را همیشه اوقات در این عالم تنگدل و محزون و تنها و فرید بگذارد همه خویشان و اقارب و بستگان تو را که درین تنگنای زندگانی که اجوان^۸ تو می باشند بصور اعداء الداء بر تو می نماید و تو را بر مخاصمه آنها بر می انگیزاند تا آنکه همیشه اوقات به عذاب الیم به سربری (ای عاجز مسکین) حرص و طمع تو را آنقدر می افزاید که در تمام زندگانی خود چون تشنگان بادیه بیفوله^۹

۱. تیغ کوه ۲. راه ۳. خوش ظاهری - ساختگی ۴. زدا نمود
 ۵. قباحت ۶. سرزنش کردن - تنگن ساختن ۷. مکار ۸. پاران
 ۹. بی پایان

حیران و سرگردان در ناکامی و ناسرادی اگر چه همه دنیا تو را باشد
 جان سپاری (ای عاجز) این کاهن^۱ به قوت رقیه^۲ خود هزارها هزار او هام
 عاقله و خیالات باطله را بصورهای هائله در نزد تو مجسم می گرداند
 که علی الدوام اگر چه بر روی سریر پادشاهان بوده باشی در لرز و بیم جانکاه
 روزگار خود را بگذرانی (در مدح و ستایش باطل نفس انسانی را به حدی
 که صفت کبر در او پدید آید) - (ای شیرخواره) این دشمن جانکاه هر روزی
 به عبارات شیرین و کلمات دلپذیر تو را مدحها و ستایشها می کند و در ثنای
 تو انواع مبالغات و اغراقها را به کار می برد و راههای مدهانه^۳ و ملق^۴ را
 بر تو می پیماید و جمیع ممالی و نقائص تو را به انواع حیلها بر تو مخفی و
 مستور می گرداند و آهسته آهسته برگوش غفلت تو نجوی نموده و بر تو ظاهر
 می سازد که تو یگانه زمان و فرید دوران هستی تا آنکه به سبب غفلت تو از
 نفس خودت که به سبب اغوای^۵ این دشمن حاصل شده است صفت کبر و
 سبیه^۶ عجب^۷ در تو پدیدار می گردد و چنان گمان می کنی که مانند تو وجودی
 نیامده است و دهر از آوردن مثل تو پس ازین عقیم^۸ خواهد بود (ای طفل
 مسکین) چون این خصلت در تو پدیدار می گردد تو را چنان گمان می شود که
 باید جمیع مردمان بواسطه بزرگی وجود تو و سومرتبه تو در عالم انسانی
 همگی یکباره سر اطاعت در آستانه تو نهند و هر روزه برای عرض خدمتی
 حضور تو آیند و در تعظیم و تمجید و تبجیل^۹ تو ذره ای کوتاهی نورزند و همگی
 از برای تسوگم خدمت بتند و از برای استرضای خاطر تو به جان و دل
 کوشند و همگی در استحسان افعال و افعال تو رطب اللسان گردند و همگی
 از برای ملاحظه نظرات و لحظات تو سراپا چشم گردند و از برای استماع
 کلمات تو تمامی گوش حتی در خلوات خود هیچ گاه در عمیقات فکر غویش

۱. ساحر ۲. دعا و طلسم ۳. یعنی روغن مالیدن کتافه از مطلق کردن
 ۴. تملق نمودن ۵. گمراه کردن ۶. خود پسنیدی ۷. لازاء
 ۸. بسیار تعظیم کردن

از تو غافل نگردند (ای کودکِ رخصی) چون این خیالات و اوهام باطله در تو
 راسخ گردد تو را خواهش عجیبی حاصل شود که باید جمیع مردم همه حرکات
 و سکانات و آداب و رسوم و عادات خود را بروفق میل و خواهش تو قرار
 دهند و باید به هر نوع که باشد ولو به نهج^۱ علم غیب از امیال باطنه تو مطلع
 گردند (ای مسکین بیچاره) چون برین عرش غرور و کرسی زور مستوی و
 مستقر^۲ گردی بیکبار چون به اطراف نگری جمیع عالم را پراز ناملائمات
 و منافرات خواهی دید و خویشان را معاط به جمیع مصائب و بلاها و اکدار
 و احزان مشاهده خواهی نمود و این عالم وسیع بر تو تنگ خواهد شد جمیع
 بنی نوع خود را از برای خود دشمن گمان خواهی نمود و چنان گمان خواهی
 کرد که هر شخصی هر آنی تو را بنوعی اهانت و تحقیر می نماید و یا آنکه
 عمداً بر حقوق لازمه تو قیام نمی کند و تو پس از آن جمیع عمر خود را به آه
 و حسرت به سر خواهی برد و همیشه اوقات خود را در آتش سوزان غم و هم
 و حسرت نشسته خواهی دید چون که هیچکس ترا چنانچه گمان ترا بر آن
 داشته است امتثال و اطاعت نخواهد نمود و توقیری که در خور و هم تو بوده
 باشد از برای تو بجا نخواهد آورد و هیچگاه مردم عادات و رسوم خود را
 بر حسب خواهش مالیغولیای تو نخواهند کرد و جبهه^۳ خود را بر استان و هم
 باطل تو نخواهند سود و این دشمن تری بدین تیرنج^۴ ابواب هزارها مصیبت
 بر تو خواهد گشود (ای بیچاره مسکین) این دشمن چنانکه به جهت
 اینکه عیشت را تلخ گرداند و تو را مدقه الحیات در آتش غموم و هموم نشاند
 تیرنگ^۵ عجیبی به تو به کار خواهد برد و به قوت رقیه افسون خود حقایق
 اشیاء را تبدیل داده هر یکی را به رنگ دیگر به تو وا می نماید تا آنکه از
 نتایج آن همیشه در حزن و کمد^۶ بمانی و چون تو را ناگزیر است از مبادله
 در اعمال با مشارکین خود در منزل و در مملکت - و ترا یارای زیست

۱. طریقه - دوش
 ۲. جایگیر
 ۳. پنهانی
 ۴. تیرنگ
 ۵. دلپسندی

لیست مگر به استعانت هزارها از ابتداء نوعت به اعانت و استعانت این عدو
 خونخوار همیشه اوقات اعمال دیگران را در نظر تو خورد و صغیر جلوه
 می دهد و اعمال ترا عظیم و بزرگ تا آنکه همیشه ترا در آن گمان اندازد که
 جمیع عالم با تو راه خیانت و غدرا پیموده اند با آنکه تو هیچگاه در ادای
 حقوق آنها تقصیری ننموده بلکه اضعاف^۱ مضاعف آنچه بر تو بوده است بجا
 آورده و چون غمراهی به اعمال خودت نظر افکنی ذره بینی به دیده تو نهاده
 تا آنکه اعمال حقیر خود را اگر چه بقدر خردله ای بوده باشد در نظرت چون
 کوه دماوند نماید و چون بر اعمال و کارهای دیگران نگاه کنی غشاوه^۲
 عشی^۳ بر دیده تو کشد تا آنکه جبال شامخه دیگران را مانند خردلی بینی و
 علی الدوام تو را در مخالفت با دیگران بر منصفه^۴ قضا نشانده و از تو دزان
 واقعه به شهادت خودت طلب حکم می نماید از آن سبب ترا بر آن می دارد
 که علی الدوام با اهل و اولاد و ختم و اقارب و سایر آشنایان در جنگ و
 جدال صر خود را به سر بری و هیچ آبی لذت مسرت و فرح را نپوشی و در
 آه و زاری جان سپاری. [ای کودک] این دشمن بدخواه و این خصم جانکاه
 ترا مبتلا می سازد بدو بیماری شدیدی که با آن بیماریها تو را هرگز راحتی
 حاصل نمی شود و هیچگاه تو را آرامی دست نمی دهد و جهان در چشم تو
 تیره و تار می گردد و همه ذرات وجود گویا به سبب آن بیماریها قصد هلاک
 تو می نمایند و همه راحتها بر تو دشوار می گردد و همه لذات در کام تو تلخ
 است تشنگی می افزاید غذایت جوهر را قوت می بخشد فراموشی اسباب راحتت
 مستح بیچارگی می گردد و بواعث^۵ تسلیه و تعزیت^۶ موجب ازدیاد هموم
 و غموم تو می شود و دوستانت به پیرایه دشمنان بر تو ظاهر می گردند و
 ملائمت جهان بر تو به صورت منافرات جلوه می کنند و محفل انست به فرا
 مبدل می گردد و مونسهای تو بواعث کدر می شود (ای بیچاره مسکین) بواسطه

۱. مکر ۲. چند برابر ۳. پرده ۴. کوری - شب کوری
 ۵. مستند - جایگاه ۶. عطل - موجبات ۷. دلداری

آن بیماریها همیشه حیران و سرگردان از جایی به جایی و از طوری بطوری و از شانی به شانی منتقل شده در هیچ جا و در هیچ چیز راحتی و آرامی از برای خود نخواهی یافت و آن بیماری هوس و سناست^۱ است (در گرفتار نمودن بیماری هوس و انواع مصائب^۲ بواسطه ریا و اخلاق ذمیه بخل و طمع و نفاق و حيله و مکر) بدان بیماری اول آن دشمن هرساعتی ترا بچیزی راغب میگرداند و دارویی از برای آرامی و راحت دل تو نشان می دهد گاهی ترا بر تحمل مشاق و کلف اسباب جشن و تهیه محافل هیش و عشرت دعوی می نماید و گاهی ترا به صید و قنص^۳ و قطع براری و صعود^۴ جبال بازمی دارد - و زمانی ترا به تضرع خلود^۵ و خواب^۶ و خصوص^۷ مشتاق می سازد و وقتی ترا به خلاعت^۸ و مجون^۹ و مسخرگی و مضحکه ها راغب می نماید و ساعتی ترا شیفته بساتین^{۱۰} و اناهار و ازهار^{۱۱} و آواز بلابل^{۱۲} و اصوات قماری^{۱۳} می سازد - و طوری ترا به صارات عالیه و قصور شاهقه^{۱۴} و نمارق^{۱۵} مصفوفه و غرفه های منقش و لباسهای فاخر و غلامان زرین کمر و به اسپهالی تازی و به اطعمه لذیذه و مشروبات مرقه^{۱۶} دعوت می نماید - و گاهی ترا تحریص^{۱۷} می کند بر علوم و معارف و فنون و آداب و جمع کتب و رسائل و معاشرت علماء و مجالست عرفا و مصاحبت ادباء - و هنگامی ترا خریص می نماید بر جمع دراهم و دنانیر به انواع القاب و اصناف ذل و مکر و حيله و زمانی ترا بازمی دارد بر سیاحت ممالک و تفرج بلاد و مجالست و معاشرت انواع عباد - و حینی تراحت^{۱۸} می کند بر مبارزات ابطال و مجازات رجال و ضرب به سیوف و طعن به رماح و مصارعت شجاعان و پهلوانان و گاهی ترا ترغیب می کند بر معاشرت درویشها و فقراء و تشویق می کند بر

- | | | | |
|-------------------|-----------|---------------------|---------------|
| ۱. دلنگ شدن | ۲. مشکلات | ۳. شکار | ۴. بالارفتن |
| ۵. بهره ها | ۶. گیسوها | ۷. کمر | ۸. مسخره کردن |
| ۹. حرزگی و مسخرگی | ۱۰. باغها | ۱۱. گلها | ۱۲. بلبلها |
| ۱۳. قمریها | ۱۴. بلند | ۱۵. لباسهای رنگارنگ | ۱۶. خوشگوار |
| ۱۷. برانگیزاندن | ۱۸. تحریص | | |

انروا و اختلا و ترا از هر شانی به شان دیگر منتقل می گرداند و از مرکزی به مرکزی و از مقامی به مقام دیگر محول می کند همگی به نوید استحصال راحت و آرامی است ولی در هیچ مرکزی قدم نمی نهی و در هیچ مقامی مستقر نمی گردی مگر آنکه حالا یکک سلامت^۱ عظیمه در دل تو احداث می کند تا آنکه ترا نفرت و کراهیتی حاصل شود آن مقام را ترك نمائی و ترا بدین حالت در تمام صورت سرگردان نموده و هر روزه از برای تغذیب تو راه نوری به امید اکتساب راحت بر تو نشان می دهد (ای بیچاره عاجز) این سفاك^۲ از برای تو دوگونه بیماری عجیب و غریب مولم که گوشت را آب می کند و استخوانها را تفتیت^۳ می نماید آماده می سازد و دل ترا پراز طبع و شره می کند و بواسطه این حرص و شره ابواب جمیع مشاق و مصائب عالم را بر تو مفتوح می نماید و راههای راحت و امنیت را بر تو مسدود می کند پارها از برای جمع درهم و دنانیر که نتیجه طبع است خویشتن را در گردابه های دریاهای ذخار^۴ انداخته تحمل وحشت و دهشت طوفانها و رعدها و برقها را می نمائی و در آن ظلمت دریاها و اضطراب کشتیها و ارتفاع و انخفاص^۵ موجها که هر آنی مرگ را بصور منكرة هائله^۶ بر انسانها نشان می دهد هزارها دفعه توبه های کنی و از کرده خود پشیمان می شوی و باز دوباره شره تو بر قطع آن مسلک خونخوار که هزارها هزار ابناء جنس تو را پلمیده است دعوت می کند چه بسیار بواسطه تلامم امواج کشتی تو شکست و انواع^۷ آن از یکدیگر پراکنده گردید و تو بر روی تخته پاره ای نشسته با مرگ دست به گریبان در آن شبهای ظلمانی که هیچگونه مونس و معینی ترا دستیاب نمی شود باز عنایت از لیهات به ساحل نجات می رساند و این هول و هراس ذره ای از حرص تو نمی گاهد و چه بسیار وادیهای بی آب و گیاه و قتل و جبال مرتفعه هولناک و دره های عمیق و لغزشگاههای دهشتناک را از برای

۱. گوشه گیری - درخلوت نشستن ۲. دلگرفتگی ۳. خورخورد
 ۴. خوردخورد کردن ۵. متلاطم - طوفانی ۶. پستی ۷. ترسناک
 ۸. تخته ها

استحصال مبلغی زهیده خواهی پیمود و از برای استحصال نقود چه بیارها
 اسیر پنجه دزدان بدسیرت و قطاع الطریق غول سریرت خواهی شد و چه بسیار
 در بیابانها بواسطه حرص و طمعت مشرف بر موت شده باز چون نجات یابی
 حرصت افزونی می یابد و چه بسیار در طلب اموال به بیماریهای سخت گرفتار
 شده به خون خود آغشته می گردی هر روزی از برای در همی با هزارها در
 مجادله و در مناصمه ها و در محاکمه ها عمر خود را به سر خواهی برد و از
 برای استحصال دیناری هزار گونه حيله ها و مکرها به کار خواهی برد و متحمل
 انواع ذلها و مسکته ها خواهی گردیدی. گاهی از دلت خواهند راند و گاهی از
 روی حقارت لطمه ات خواهند زد و گاهی دشنامت خواهند داد و تواز برای
 جمع حطام این دنیای فانی گاهی از روی ریا به لباس زهاد و عباد جلوه گر
 می شوی و گاهی از برای اقتنای فلسفی از بیچارگی از روی تزویر بساط
 صدق و محبت و راستی می گسترانی و گاهی طریق عداوت و وشایت^۲ و قسامی
 را پیش می گیری. و گاهی مسلک ذلت و عبودیت را می پیمائی و گاهی در
 روغان^۱ ثعلبی با هزار ترس و لرز خود را بر روی مال یکک پتیم و ارامه^۳
 انداخته آن بیچاره ها را با چشم گریان در آتش حسرت خواهی نشاند. و
 زمانی از برای قراضه ذهبی یا فضه ای مصدر هزارها عار و بنگ خواهی شد و
 پرده ناموس انسانی را هتک خواهی کرد و از برای جمع آوری مال طریق
 نفاق را پیشه خواهی کرد و با هیچ احدی برآستی سلوک نخواهی نمود و از
 برای بدست آوردن این جیفه عفته خود را اعران ظلمه و انصار چائزین
 خواهی نمود و هزارها بیگناه را به شکنجه آن خدارها خواهی انداخت. و
 خون هزارها بیچاره را خواهی ریخت و چون بدین شقا و بدبختی و رنجها
 دراهم و دنائیری چند بدست آوری حالا آن دشمن خونخوار بیماری بخل که
 نتاج خوف است در تو احوادث می کند و ترا اگر چه دارای هزارها قنطیر

۱. چیزهای حقیر - خسرو خاشاک - مال دنیا
 ۲. دشمن چینی
 ۳. حيله بازی در باه
 ۴. بدست آوردن - تحصیل کردن
 ۵. بیوه زن

مقنطره^۱ بوده باشی چنان از او هام باطله فقر و فاقه می ترساند که دیگر یارای
 تصرف در آن اموال مکنتزه^۲ باقی نمی ماند و به حالت و شع^۳ چنان احاطه می کند
 که ترا هیچگاه یارای آن نخواهد بود که از برای تنعم خویش و یا از برای تمیشت
 اهل و عیال و وابستگان خود اندکی در آن قناطر مقنطره دخل و تصرف نمائی و
 آنگونه وهم و اندیشه ترا فرا می گیرد که گویا اگر درمی از آن صرف نمائی
 روز دیگر از فقر و فاقه و گرسنگی جان خواهی سپرد و بدین جهت ترا یا
 اهل و وابستگان خود چنگها و جدلها خواهد بود و همیشه سر خود را
 به اوتماش^۴ و ترس و لرز و فقر و فاقه به سر خواهی برد و یا آنکه در
 نهایت غنا و ثروت خواهی بود - ترس دزد از یک طرف بیم حاکم از یک
 طرف خوف همسایگان از یک طرف خشیت از اهل و خویشان و ملازمان
 از یک طرف - ای بیچاره بدبخت **کودک** - تو بواسطه این دوسجیه^۵ و دو
 خلق در هر آنی مانند شخصی می مانی که در زیر ششیر جلادی منتظر جز^۶
 و اس خود بوده باشد آه از اینگونه حیات آه از اینگونه معیشت در کنار آب
 تشنگی مردن و در حالت وفور نعمت و تیسر آن از گرسنگی جان سپردن -
**(در آرزو یافتن همت و استیلاء حسدی که بر انسان است و محبت
 او به مدح و ستایش دروغ و بی اصل) (ای بیچاره) این مکار و محتال^۷**
 جمیع رتب عالیه و مناصب سامیه و مزایات و فضائل عالم انسانی را در
 نظر تو جلوه داده قلب ترا ملو از امیات آمال خواهد نمود و در کانون^۸
 فزادت^۹ آتش آرزوهای گوناگونه خواهد افروخت گاهی رغبت تصور عالیه
 و عبارات شاهجه و دراهم مکنوزه و البسه فاخره خواهی نمود و زمانی
 طالب تمجید و تکریم خواهی شد و وقتی هوس بر قری و تقلم بر سایر اصناف
 ناس و تصدرا^{۱۰} در محافل بر تو ظهور خواهد نمود - و هنگامی شوق علوم عالیه

۲. ذخیره شده - کنجینه عده

۳. صفت

۴. برودن

۵. سدر نشینی

۱. پوستهای گاو که بر اظلا باشد

۲. غایت بغل است

۳. لرزش

۴. حبله گر

۵. منقل

۶. قلب

و فنون سامیه^۱ و معارف دقیقه در تو به هیجان خواهد آمد و بر سر ت سودای آن خواهد افتاد که باید بر همه در همه چیز برتری داشته باشی و خود را در همه فضایل و مراتب انسانی مستحق تر و اولی خواهی انگاشت. اندک اندک چنان گمان خواهی کرد که هیچیک از پایه های انسانی در محل خود واقع نشده است. چون این امیال و آرزوها در تو اشتداد پذیرد آن مکار محال احداث ثور^۲ در همت خواهد نمود و عزائم تو را سست خواهد نمود پس کسالت و قفل^۳ بر تو رو خواهد کرد و خود معلوم است آن درجات رفیه و مقامات منیحه عالم انسانی چه صوره بوده باشد و چه معنویه کسی را حاصل نخواهد شد مگر به قوت عزم و بلندی همت و نشاط در طلبت و چون ترا اینها نباشد از همه آن درجات محروم مانده بواسطه مکر آن دشمن غدار به بیماری سخت حسد گرفتار و مبتلا خواهی شد و دل تو چون کوه آتش نشان که دائماً در دوی^۴ و غلیان و جوشش خواهد بود و شعله های آتشش تا به آسمان مرتفع خواهد گردید و صمود خواهد نمود و دخیانهای غلیظ آن جوراً مظلوم خواهد کرد و موقوفات عفتش اقطار را متعفن و کریسه الراحه^۵ خواهد نمود و بدین سبب آتش خواهی افر رخت که خود را و دیگران را در آن آتش خواهی سوخت از آن درجه شرافت انسانیه سخط گردیده جمیع دنیاها و وحشایس الفعال از تو سر خواهد زد و با جمیع عباد الله بدون سبب و بدون موجهی قدم در دائره خصام^۶ و جدال خواهی گذاشت و نماسی و فتنه انگیزی را پیشه خواهی ساخت و عالمی را به واسطه افتراهای ناحق و بهتانها و اقوال ناشایسته و کوردهای ناملاهم دشمن خود خواهی نمود و در انظار عالم حقیر خواهی شد و جمیع مردم به واسطه شر و فساد تو از تو دوری خواهند گزید و تو این عمر گرانبهای خود را بلاسبب و بلاجهت بعدادوت این و آن به سر خواهی برد. یکی را به سبب غنایش دشمنی خواهی کرد و دیگری را به سبب علم و فضل و آخری را

۱. یلند - مهم . ۲. سستی . ۳. ناموفق بودن - کامیاب بودن
 ۴. دوی و غلیان آواز همه جوشش کردن و تفت انداختن . ۵. بدبو
 ۶. دشمنی

بواسطه رتبه و جاه گاهی سرزنش زهاد را نمائی و گاهی عیبجوئی دانشمندان
 را کنی و گاهی خورده گیری بر امراء نمائی و هر مزیتی که در هر کس بینی آتش
 حقد تو افروخته در تمییب^۱ و تانیب^۲ آن خواهی کوشید و همه ایام خود را
 از برای افساد امور دیگران به سر خواهی برد و در این آتش سوزان در
 نهایت حزن و کتابت جان خواهی سپرد - **در حسب مدح و ثنا و تلبس دنیا و**
نفاق - ای بیچاره سرگردان بواسطه کید این دشمن جانکاه غرور ترا دامنگیر
 خواهد شد و حسب ظهور و شوق بروز بدان درجه در تو اعتلا خواهد پذیرفت
 که چشم از فضائل و کمالات عالم انسانی پوشیده همه قوای فکریه خود را
 صرف شهرت و وصیت خواهی نمود و هزارها دامهای حیل و مکر خواهی
 گسترانید و بواسطه حرص اکتساب ستایش دونان خود را از جمیع لفائذ
 روحیه و بدنیه محروم خواهی ساخت و اراده و خواهش خود را فانی اراده
 دیگران خواهی کرد و اساس زیست و بود و باش خود را بر پایهای رضای
 دیگران خواهی نهاد و از برای خوشنودی اغیا و اخسای^۳ عالم خود را
 مثله^۴ و مشوه^۵ نموده و به هیئت صبیبه در لوح وجود جلوه خواهی داد از
 برای استکشاف امیال خفیه خلق انواع فکرهای صبیق به کار خواهی برد تا
 آنکه افعال و حرکات خود را بروفق آنها سازی و از منافرات خواهشهای
 آنها اجتناب نمائی و از برای آنکه در قلوب مردمان جای یابی در وقت
 شادمانیت گریه و در وقت حزنیت خنده نمائی - و در حین شدت غضب بر
 خود پیرایه حلم بندی و به جهت موافقت با معاشرینت بیجا و بی سبب اظهار
 خشم و غضب خواهی نمود - و از برای استحصال اندک ستایشی از نادانان
 هزارها هزار ذمائم و نقائص را بر خود گوارا خواهی کرد - و حرص ظهور
 ترا بر این خواهد داشت که مدحهای دروغین و ثناهای بی اصل را به غایت
 رغبت اصفا^۶ خواهی کرد و خود را العوبه^۷ و اضحوکه^۸ محتالان و مکاران

۱. عیبجوئی ۲. سرزنش کردن - ماول و خسته جان شدن ۳. پست -
 ۴. طمرتان ۵. گوش و دماغ بریدن ۶. آشفته - پریشان ۷. شنیدن -
 ۸. کوش گرفتن ۷. بازپچه ۸. دیشخند

خواهی نمود و از برای استحصال اکذوبه^۱ چند جان خود را فدا خواهی کرد و دروغها را به قیم^۲ عالیه ابداع خواهی نمود - و رغبت مجدد دروغنیت ترا به چگون معابقی مبتلا خواهد ساخت که می خواهی در هر فضیلتی اسمی داشته باشی - محتالان طیبت تو را دانسته ای بیچاره به جهت آنکه از توانستغای بیرند گاهی ترا به شجاعت می سرایند و زمانی از هذ زهادت می خوانند - و وقتی عالم ربانیت می گویند - و ساعتی به لقب حاتم و معن ابن زائده^۳ سرفرازت می سازند - یکی از حذق^۴ و کیاست و فراست سخن می راند و دیگری از عزم و اقدام و ثبات بسط کلام می کند و آخری زهد و تقی^۵ و معارف الهیه و جمیع کمالات نفسانیه را از برای تو اثبات می کند - و رفته رفته ای بیچاره از خود غافل خواهی گردید و چنان گمان می کنی که تورا در عالم انسانی هم مقامی بوده باشد - و حال آنکه می دانی اینها که درباره تو می سرودند همه کذب و افترا و التذاذ از این اکاذیب تورا بر آن خواهد داشت که اگر مادی نیایی خود خود را یا نهایت وقاحت و بیشرمی به هزار گونه ستایش می - نمائی و هیچ منفعل نمی شوی - و سخت روئی و بیشرمی تورا بر آن دعوت می کند که از برای اثبات آن اکاذیب در نفوس مردم و التباس حقیقت خود کارهائی که از بزرگان عالم انسانی سر زده است به خود نسبت می دهی - کرم همسایهات را به خود می بندی - و مردانگی و جوانمردی دوستانت را طراز جامه دروغین خود می نمائی - خیرات و میراث که از دیگران سر زده است زورا و بهتاناً دعوی می نمائی - قصیده شعراء بارصین^۶ را سرقت می کنی - و کلمات حکمای عظام را می دزدی - و رسائل و کتب مصنفین را نهب و غارت می نمائی - و هیچگاه از این فضیلتهای دروغین و مزایای بی اصل دلت منفعل نمی گردد و نفست شرمسار نمی شود و آثار عرق حیا در چهرهات اثر نمی کند و ظهور نمی نماید و از برای همین حب مجدد و عصیت^۷

۱. دروغ ۲. قیمتها ۳. بخشنده معروف عرب ۴. مهارت
۵. برهیزگاری ۶. زبردستان ۷. شهرت

راه ریا و منافقی را پیش خواهی گرفت - (در متلبس بودن به لباس ریا و تفاق از برای حب مجدد و صیت ستایش دونان) و برخلاف حساسات قلب خویش را با کراحت نفس خرقه تقوی پوشیده خود را در لیالی و ایام به صیام و قیام مشغول خواهی ساخت - و در استدامه اذکار و اوراد کلف^۱ و مشاق غیر متناهیه را متحمل خواهی گردید - گاهی چشم را برهم می نهی - و گاهی پشت را منحنی^۲ می سازی - و گاهی چینها برو می اندازی و در محافل و مجالس علی الدوام لبها را به حرکت و جنبش در آورده تا آنکه مردم چنان گمان کنند که وجود مبارکت همیشه به ذکر الهی مشغول است - و هیچگاه زیانت را در اذکار و اوراد فتوری حاصل نمی شود (ای بیچاره عاجز) از برای آنکه مردم چنان گمان کنند که توقع علایق دنیویه را نموده ای و دل به خدا بسته ای چه بسیار اظهار بلاهتها و بلادتها خواهی نمود و خود را بدان اطوار هجتهات^۳ مسخره عالم خواهی ساخت و از برای آنکه قوت دین خود را بر عالم آشکارا سازی تمصب جاهلیت را پیشه خواهی کرد - و هزارها را بلامیب و بلاجهت تفسیق و تمییب و تکفیر خواهی نمود - تا آنکه مردم تو را حامی دین انگارند و ناصر دین پندارند - و روزه های دروغین خواهی گرفت - و ترک حیوانی خواهی نمود - و به لقمه نان خشکی قناعت خواهی کرد - و دوری از مردم خواهی گزید - و به زاویه ها به سر خواهی برد - و در مقابر اقامه خواهی کرد - اینهمه از برای آنکه ستایش باطلی را استحصال کنی - بر خود و اهل بیت خود تنگ گرفته از زاق یومیه خود را بر^۴ تمام بر فقرا اعطا خواهی نمود و همیشه اعمال خود را در مجالس و محافل تعداد خواهی کرد به امید آنکه کسی تو را مدح کند و یا آنکه به تو وثوق نماید - و اگر ناگاه عملی از تو سرزند که بدان اطلاع حاصل نشود به انواع اشارات و به اصناف کنایات او را خواهی فهمانید - و در عین حاجت خویش با کمال میل نفسانی و اضطراب و هیجان قلب در بسیاری از موارد اظهار استغنا و

۱. سختی ۲. کج ۳. ناپسند

بی‌نیازی خواهی نمود و خود را از لذائذ حقیقه محروم ساخته از او هام باطله تغذیه خواهی کرد. و از برای جلب قلوب اغیبا کرامتها بر خود خواهی بست. و دعوی مقامات عالیه خواهی کرد. گاهی از مسکاشفات دم خواهی زد. و گاهی از روی دروغ خوابها از برای عالم نقل خواهی کرد. و هنگامی از برای اظهار تقوی در امور زهیده دقتها به کار خواهی برد. و در طهارت خون بموضه^۲ و نجاست آن صعوبتها و دشواریها اظهار خواهی کرد. و در استظلال به ظلال اشجار و جدران ایتم تصعبها^۳ خواهی نمود. و از برای اظهار پرهیزکاری خود دائره حرمت را آنقدر وسعت خواهی داد که در عالم امکان موضعی و محلی از برای حلیت نخواهی گذاشت. و رفتن به احکام الهی و سنن انبیا را تنبیر خواهی داد. و از برای تلبیس اظهار فروتنی نموده بر صفت تعال مجالس مقام خواهی گزید. و از برای آنکه حضار را ذهوئی^۴ واقع نشود و غفلت نمایند هر دفعه این جمله را تکرار می‌نمائی که ما از این عالم در گذشته و قید رسومات را برداشته‌ایم. و با آنکه دلت مملو از کبر و غرور خواهد شد و آرزو خواهی نمود که جمیع عالم تو را قبله وجود دانند و مقتدای امم خوانند و به جز تو روی دل به جانب دیگری ننمایند. باز هر وقت این مقال را به زبان آورده می‌گویی من از عالم عزلت^۵ گزیده‌ام و طالب شأن و شوکت نیستم. و از معارفه با مردم و معاشرت با آنها دل‌تنگم و از دست خلائق گریزانم می‌خواهم که در قله کوهی انزوا گزینم که کسی نام و نشان مرا نداند و نام مرا بر زبان نراند. و این اظهار نفرت از مردمان را دام جذب بر آنها قرار می‌دهی. و از برای این جنون عالم انسانی که حب اختصاص به مدح و میل و ستایش باطل بوده باشد. گاهی با نهایت بخالت جمیع اموال خود را انفاق می‌کنی و عمر خود را با دلی پردرد و حسرت بر روی حصیری به کلبه‌ای بسر می‌بری. گاهی

۱. نادانها - کودنها ۲. پشه ۳. اشکال مراتبها ۴. غفلتی
۵. گوشه‌گیری

سر می تراشی و گاهی گیسو می گذاری - و گاهی حواجب و پروت و سیل می -
 تراشی و خود را به پیرایه قلندران جلوه می دهی - و گاهی بدن خود را به
 اسم ریاضت به انواع عذابها مبتلا می گردانی - و گاهی همه موهای بدن را
 گذاشته و قلم اظافر را مکروه شمرده بر روی توده خاکستر مسکن اختیار
 می کنی و با آنکه قلبت پر از خیانت خواهد شد و اعمالت همه ناستوده
 خواهد گردید - باز از برای آنکه به تلبیس اسمی بدست آوری طریق و عاقل را
 پیش گرفته جای بر عرشه منبر خواهی گرفت - و زمانی معتکف مساجد و
 ملازم محرابها خواهی گردید - و چون مدائعی از دیگران به گوش تو رسد
 انواع حیل‌های خفیه از برای افتضاح آنها به کار خواهی برد - و از برای
 آنکه مقامی در قلوب استحصال نمائی در عین غنا و ثروت اظهار آن می نمائی
 که دنیا در نظر من پیشیزی نیرزد و مرا جز توکل بر خداوند سرمایه ای نباشد
 و این اسباب فانیه را که جمع می بینی همگی از برای حفظ شئون دین است -
 و ادله های باطله و مغالطه های فاسده از برای این دعوی اقامه می نمائی و چون
 کسی را بر تو فضیلتی بوده باشد یا آنکه قلبت بدو معترف است - از برای
 آنکه مبادا با تو در طلب صیت مسابقت نماید طریق مجادله و لجاج را پیش
 خواهی گرفت - و از برای بدنام کردن آن اصناف حیل‌های شیطانی و
 فکرهای ابلیسی به کار خواهی برد - و افتراها و تهمتها خواهی زد - و
 علم دین را بر دوش گرفته به شمشیر باطل خودت سر دین را خواهی بریدی -
 و به لباس حق سرحق را به تنایک باطل خود خواهی سوخت - و با آنکه
 سراپا منکری خود را به هزارها عریبها آمر به معروف قرار خواهی داد -
 و جمیع منہیات را خفیه مرتکب شده و به لباس ناهی منکر لز روی زور و
 بهتان هشک عرضا هزارها از بندگان خدا را خواهی نمود - و از برای
 ارضای خاطر عوام شریعت الهیه را منحرف و مبدل نموده هزارها بدعتهای
 شنیعه را مرتکب خواهی شد - و از برای اکتساب نام نیک به احادیث

موضوعه و ضعیفه حکم بر نسخ آیات صریحه خواهی کرد - و با آنکه دلت خالی از ایمان و ایقان است در احتفالات^۱ صوریه دینی که مبتای آنها آراء عوام ناس است اهتمام و اجتهادها خواهی نمود - و از برای آنکه مبدا دیگری را نام آوری حاصل شود عقد نظام امت خود را پاره خواهی کرد - و وطن عزیز خود را خراب و ویران خواهی ساخت - و از برای اینکه در دل ملوک راه یابی و با همه خیانتها به حسن خدمت و صداقت در نزد ایشان مشهور گردی چه قدر ابریزا^۲ و بیچارگان را در هلاکت خواهی انداخت - در حالت فرعونى دعوی موسویت خواهی کرد - و از طینت اقیانسی خود را به لباس تیموستکلیس جلوه مى دهی و خانه های ابناء جنت را به آتش حرص و طمعت خواهی سوزانید پس از آن از زوی نفاق برای آنکه وطن پرست نامند بر آنها خواهی گریست - و رفته رفته دشمن هر خیری و طالب هر شری خواهی گردید و در منافقی به درجه ای خواهی رسید که شیطان از تو استعاضه^۳ نماید - و از کردار ناشایسته ات خود را در عذاب الیمی خواهی انداخت که همیشه از برای رهایی خویش طالب موت خواهی گردید - و چون لباس ریا و نفاق اگر چه به سوزن حيله و مکر دوخته شده باشد هیچگاه سائر عورات نخواهد گردید و نقائص را نخواهد پوشانید (ای بیچاره) همیشه اوقات انسانها بواسطه دور بین بصیرت خود دقائق خیانت تو را خواهد استکشاف نمود - و روائع عفت اخلاق شیطانی تو به مشام آنها خواهد رسید - و با آنکه تو از برای استحصال ستایش دیگران همیشه بر خلاف امیال و اغراض خود حرکت خواهی کرد با وجود این علی الدوام در نزد همه مبغوض و ملعون خواهی بود - و زیاده از سرزنشهای باطنی که آلامش از عذاب جهنم بیشتر است همیشه از دور و نزدیک ضمانت خود را از همه زبانی خواهی شنید **اینک شقاوت ای منافق**^۴.

۱. زینت گرفتن، آراسته شدن
 ۲. بی گناهان
 ۳. پناه جستن
 ۴. اصل نسخه به خط میرزا لطف الله ولد است که در ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۱۵ هجری نوشته است.

فلسفه وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت

لاسعاده الا بالجنسية ولاجنسية الا باللغة ولا لغة مالم تكن حاوية لكل ما تحتاج اليه طبقات ارباب الصناعات والخطط في الافادة والاستفادة^١

انسان واحد را اگر کسی ملاحظه کند خواهد دید که آن انسان واحد عبارت است از عناصری که تأثیر هر یکی از آنها مضاف تأثیر دیگر است و مؤلف است از اعضاء و جوارحی که اشکال و هیت هر واحدی از آنها مباین و مخالف آخریت و روح حیات آن مختلفات را به صورت وحدانیه در آورده و تأثیرات گونه گونه آنها را از برای استحصال مقصد واحد که مقصد کل است به کار برده - و هر یکی از آن متضادات را خادم هیت مجموعه قرار داده حرکات مختلفه آنها را وحدت نتیجه متحد و ملتم^٢ گردانیده و هر عضوی را به خدمتی مخصوص و هر جارحه ای را به کاری جدا گانه داشته و از برای جلب مرغوباتی که باعث پایداریست و دفع منقوراتی که موجب تفرق اتصال است اعضاء و جوارح ظاهره و باطنه را به کار برده است تا آنکه این واحد به وحدت شخصیه یعنی این مجموع مختلفاتی که اسم آن انسان واحد است بتواند زمانی در دائره هستی پایداری کند - و هر قدر که آن روح الحیات در

١. نیست نیکبختی مگر به قومیت و نیست قومیت مگر به زبان و زبان را نمی توان زبان نامید مگر آنکه فرا نگرفته باشد همه آن اموری را که طبقات ارباب صناعات همیشهها محتاج باشند به آنها در افاده و استفاده
٢. ازالتیام پیوسته